

گلستان

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
اخبار داخلی - شماره ۱۰ (دوره ۵۵م)
دی ماه ۳۵۳۶



نویسنده: بیرن مفید کارگردان: اردوان مفید

بازیگران: جعفر والی

هنرنامه مفید: فرزین سرفراز، سعید صدیقیان
حمیده فرمانی، کامبیز صمیمی، قاسم رضائی و

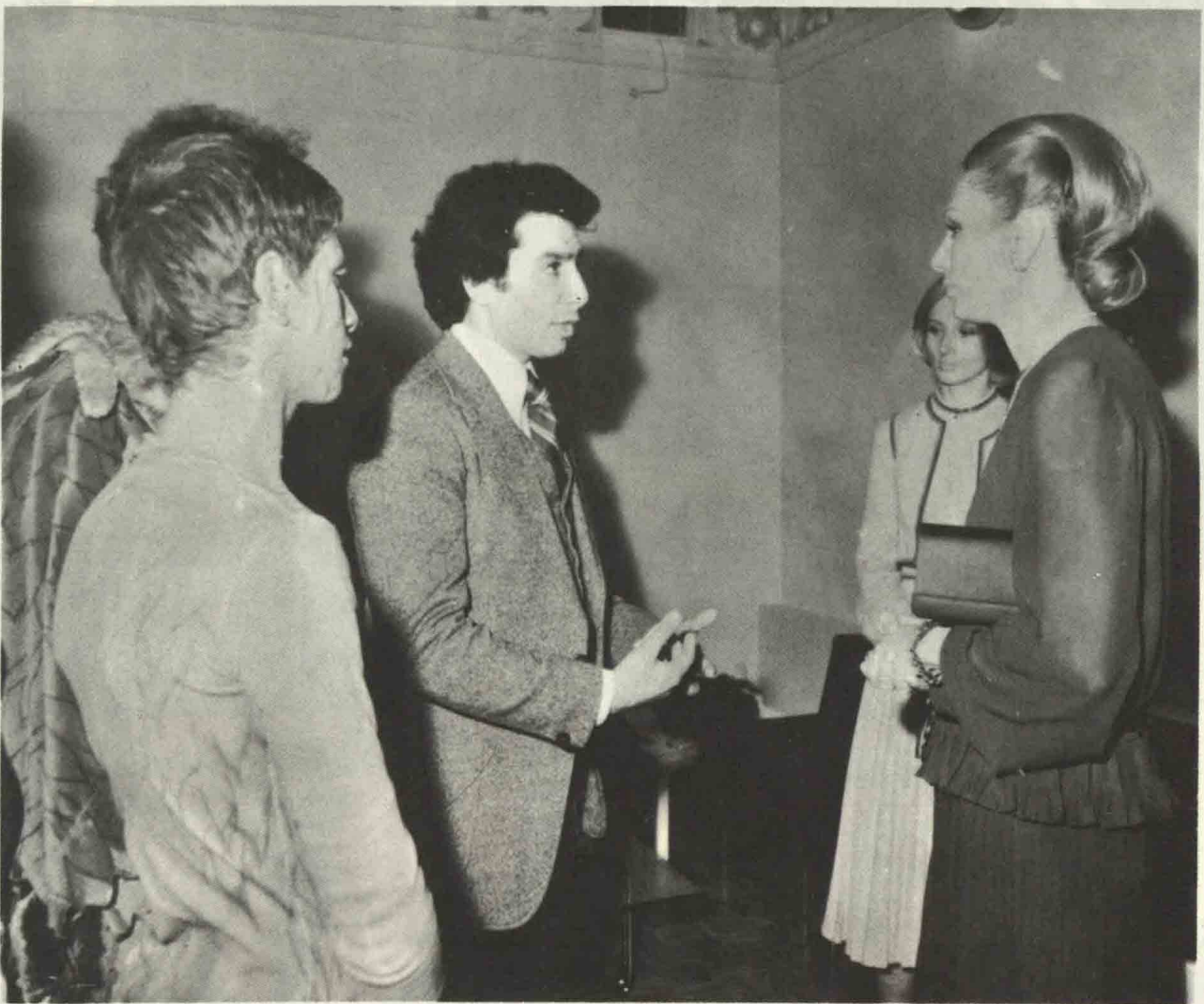
بهمین مفید

طراح صحنه: مجید میرفرخانی

مغتاب و روباه

◆ نمایشی برای نوجوانان

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان



اجرای نمایش عقاب و روباه در پیشگاه شهبانو

از دانشگاهیان مورد استقبال قرار گرفتند. علیاحضرت شهبانو سپس به تالار نمایش تشریف فرما شدند و از نمایشنامه عقاب و روباه دیدن کردند. نویسنده این نمایشنامه بیژن مفید و کارگردان آن اردوان مفید است.

علیاحضرت شهبانو در پایان نمایشنامه بازیگران گروه تئاتر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را به حضور پذیرفتند و آنان را مورد مرحمت قرار دادند.

در پیشگاه علیاحضرت شهبانو روز ۱۷ دی ماه، نمایشنامه عقاب و روباه بوسیله بازیگران گروه تئاتر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در محل تالار اصلی بنیاد شهبانو فرح اجرا شد.

علیاحضرت شهبانو ساعت ۲۰ و سی دقیقه به بنیاد شهبانو فرح تشریف فرما شدند و از سوی وزیران فرهنگ و هنر - اطلاعات و جهانگردی - کشور بهداری و بهزیستی - مدیران عامل بنیاد شهبانو فرح و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و چندتن

يك افتخار ديگر

شده در مرکز سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به عنوان فیلمهای مناسب برای کودکان و نوجوانان باخذ دیپلم مخصوص نائل شدند.

در بیست و پنجمین فستیوال بین المللی فیلم مانهایم (آلمان) فیلمهای پرچین به کارگردانی ارسلان ساسانی و اسب به کارگردانی مسعود کیمیائی تهیه

نمایشگاه بین المللی شانکار

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیز شرکت داده شد و آثار افراد نامبرده زیر موفق به اخذجوایز گردید.

نمایشگاه بین المللی شانکار همه ساله در دهلی نو برگزار میشود. در این نمایشگاه نقاشیهای از کودکان و نوجوانان سراسر جهان به نمایش گذاشته میشود. در آخرین دوره برگزاری این نمایشگاه آثاری از کودکان و نوجوانان عضو کتابخانهها و مراکز فرهنگی

علی نبوی عضو کتابخانه آمل: برنده مدال نقره. **بقیه در صفحه ۸**

نقاشی جوانان در ژاپن

سرشار مریبان است که شاگردان را به طراحی و نقاشی تشویق می‌کنند. کودکان در کلاس‌های پائین بیشتر با مدادهای رنگی کار می‌کنند و وقتی به کلاس پنجم یا ششم قدم گذاشتند از «گواش» و دیگر رنگها استفاده می‌کنند.

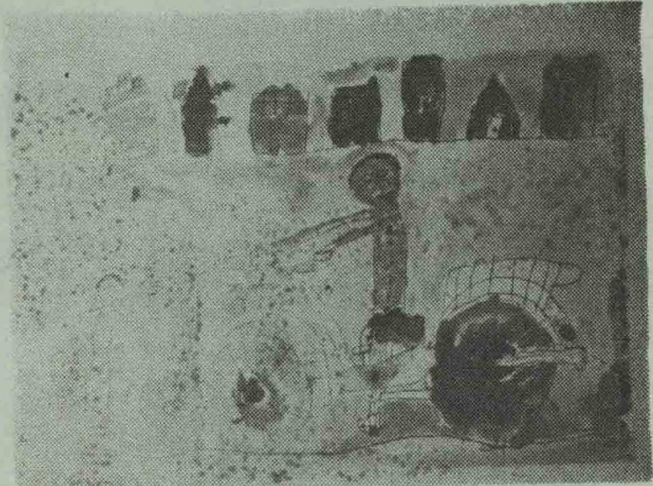
تا وقتی کودکان به کلاس‌های بالاتر نرفته‌اند نقاشی از طبیعت بیجان و مناظر طبیعی به آنها یاد داده نمی‌شود. بعضی از مریبان پیشرو در تدریس نقاشی از آنچه که Cizek در دهه‌ی ۱۹۳۰ در اروپا از آن حمایت می‌کرد، پیروی می‌کنند: «بگذار کودکان بزرگ شوند و کامل شوند و به بلوغ برسند». آنان باور دارند که بهترین کار برای يك مریبی فقط آموزش نیست بلکه جان بخشیدن و به جنبش در آوردن خلاقیتی است که کودکان با آن به دنیا می‌آیند.

از طرف دیگر، گروه‌هایی از مریبان محافظه‌کار معتقدند چون کودک به بلوغ فکری نرسیده است پس باید کار مریبی یافتن خطاهای کارهای محصلین و اصلاح این خطاها باشد. گروه‌های پیشرو می‌گویند که گروه مریبان محافظه‌کار از Cizek نیز عقب‌تر مانده‌اند و روش آنان را مورد تمسخر قرار می‌دهند و ادعا می‌کنند که شیوه‌های آنان به اصالت کار کودکان لطمه می‌زند.

این اختلافها در فلسفه‌ی آموزشی طبعاً کارهای کودکان منعکس می‌شود. در صد بسیار کوچکی از مریبان مدارس ژاپن، نقاشان حرفه‌ای هستند. آنان نقاشی‌های کودکان را با معیارهای بزرگسالان مورد قضاوت قرار می‌دهند و این کارها را از نقطه نظر فنی ارزیابی می‌کنند. در مقابل، مریبان پیشرو می‌کشند ارزیابی خود را بر این نکته استوارکنند که چگونه خلاقیت کودکان در آثارشان ارائه شده است.

به همان نسبت تعداد کمی از مریبان بر خلاقیت کودکان تاکید می‌کنند. امروزه در ژاپن مریبان‌سرشان بسیار شلوغ است و بعلت نداشتن روحیه‌ای آزاداندیش، ذهنشان با اندیشه‌های مدرسه‌ای اشغال شده است و در نتیجه نمی‌توانند قضاوت درستی در مورد توانایی‌ها و دستاوردهای شاگردانشان داشته باشند.

به خاطر همین‌ها، بسیاری از کودکان در نقاشی- بقیه در صفحه ۱۵

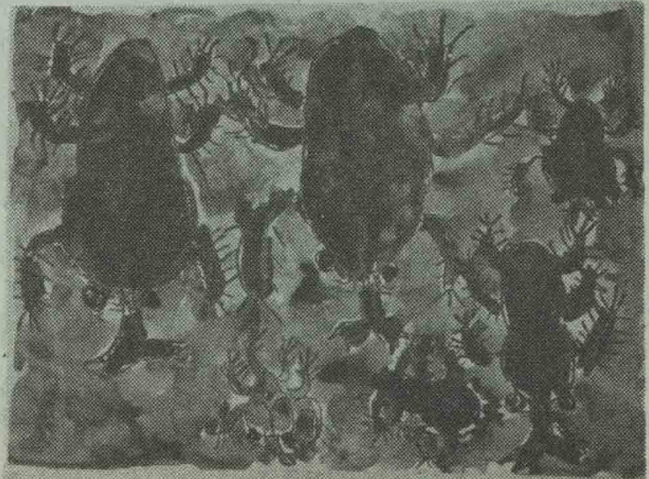


نمونه‌ای از نقاشی کودکان ژاپن

دانش‌آموزان مدارس ابتدایی ژاپن (۶ - ۱۲ ساله) در هفته دو ساعت در کلاس «هنر» شرکت می‌کنند که کلاسی اجباری است. شرکت کردن در این کلاس برای برادران و خواهران آنها در دوره‌ی اول دبیرستان نیز اجباری است. برای محصلان دوره‌ی دوم دبیرستان این درس اختیاری است.

تاکید عمده‌ی مریبان، در این نه‌سال آموزش اجباری هنر، بر یاد دادن فنون هنر به کودکان نیست بلکه آنها به کودکان می‌آموزند که چقدر داشتن يك ذهن خلاق مهم است. در دوره‌ی اول دبیرستان به دانش‌آموزان طراحی یاد می‌دهند و آنان را با آثار هنری آشنا می‌سازند.

آموزش هنر در مدارس ژاپن نشان‌دهنده‌ی اشتیاق



نقاشی يك کودک ژاپنی

کتابخانه های منطقه يك



بازدید استاندار ایلام از کتابخانه کودک ایلام

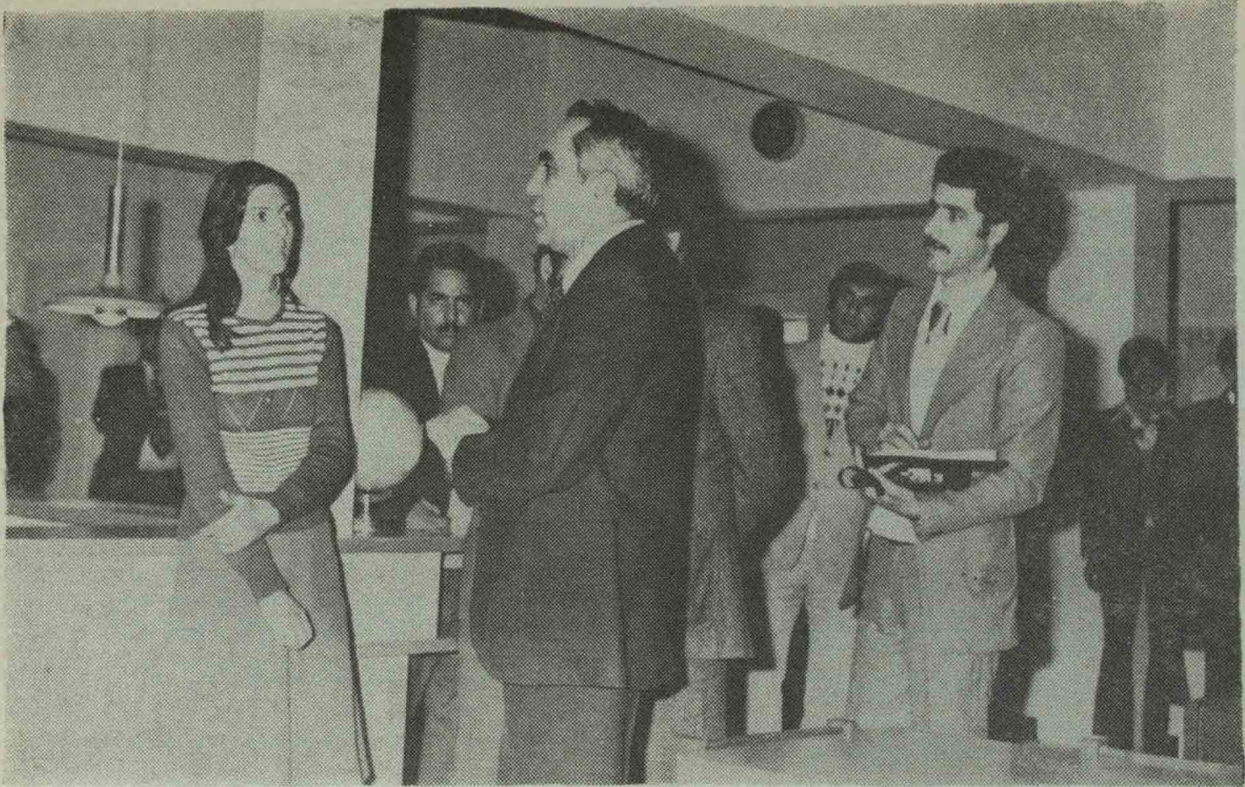
گزارش فعالیت کتابخانه‌هایی که مورد بررسی قرار گرفته نشان می‌دهد که همکاران ما بیش از پیش در ارتقاء کیفیت کار میکوشند و در هر مورد موضوع خدمت صادقانه به کودکان و نوجوانان را فراموش نمیکنند، متأسفانه گزارش فعالیت برخی کتابخانه‌ها در آخرین لحظات دریافت شد و امکان یادآوری از گوشه‌سپاسان در این مقاله حاصل نشد. ارسال بموقع گزارش و یادآوری نکات برجسته آن در کارنامه میتواند برای سایر کتابخانه‌ها مفید باشد و ارتباط را مستحکم‌تر کند، در اینجا به بررسی فعالیت کتابخانه‌های مختلف میپردازیم و امیدواریم سرعت و دقت با توجه به حفظ کیفیت‌ها کماکان سرلوحه برنامه‌ها باشد.

کتابخانه همدان با اجرای هشت برنامه داستانسراشی بیشترین هم‌خویش را مصروف بررسی ادبیات فرانسه کرده است با تاکید فراوان به روز مادر که اندر شناساندن بنیانگزار چنین روزی کار راحتی به «تعارف» کشاند.

از کارهای خوب کتابخانه بروجرد با استفاده از مأخذ تحقیق معتبری چون کتاب «از صبا تا نیما» معرفی دو شخصیت این مرز و بوم میباشد بنامهای میرزاده عشقی و اعتمادالسلطنه معرفی کتابهای «منهای آدمیان» آهو و پرنده‌ها و نیز «سیاحتنامه ابراهیم بیک از دقت و موشکافی دست‌اندرکاران این مرکز فرهنگی حکایت میکند. کتابخانه خرم آباد با اجرای

از فعالیت آن میگذرد چنانکه در پاسخ به گزارشات ناحیه غرب میخوانیم (ذوق و شوق بچه‌های شهر گفتنی است همیشه وهمه

هشت برنامه داستانسراشی، در معرفی ادبیات انگلیس کارهای جالب توجهی ارائه داده است. در کتابخانه نهاوند که دو ماه



بازدید وزیر کشور از کتابخانه ایلام

همچنان با علاقمندی و تلاش به اجرای فعالیتهای فرهنگی می-پردازد و طی ماه گذشته به ۵۴ روستا مراجعه و ۲۵۳۶ جلد کتاب جدید بمدارس تحویل و ۲۰۶۱ جلد از کتب مطالعه شده را جمع‌آوری کرده است.

کتابخانه زاهدان بعلت تعمیرات و رنگ‌آمیزی فعالیتت نداشت. از نوزدهم آذرماه نمایشگاه آثار نوباوگان و جوانان استان با شرکت ده سازمان تشکیل و آقای منیعی استاندار نمایشگاه را افتتاح و حدود سه هزار نفر از آن بازدید کردند.

کتابخانه سراوان با امانت‌دادن ۴۹۶ جلد کتاب و پذیرش ۱۴ نفر عضو جدید بفعالیت معمول ادامه داده است.

کتابخانه زابل با امانت‌دادن ۱۹۶۵ جلد کتاب و ۴۰۲۵ نفر مراجعه کننده و قبول ۱۴۰ نفر عضو در کنار فعالیت‌های فرهنگی خوب و درخور توجه تلاش مطلوبی را نشان می‌دهد.

گرفت و نیز بررسی از نزدیک در مورد محلهی «زورآباد» کرمانشاه ماه پر تلاشی را پشت‌سر گذاشته است.

کتابخانه‌های شاه‌آباد غرب، شماره ۲ کرمانشاه، قصر شیرین و بانه نیز هر کدام سهم موثری در پیشبرد برنامه‌های فرهنگی کانون بعهده داشتند.

کتابخانه‌های روستائی کرمانشاه ضمن پیمودن مسافتی در حدود ۲۷۸۳ کیلومتر راه به ۷۴ مدرسه روستائی و خانه‌های فرهنگ مراجعه کرده توانست ۱۵۹۲ جلد کتاب جدید بمدارس تحویل و ۱۵۹۲ جلد از کتابهای مطالعه شده را جمع‌آوری کند. اجرای برنامه‌های فرهنگی از جمله ترتیب برنامه‌های بازدید اعضا، معرفی کتاب برای ۱۵۳ نفر و نمایش فیلم برای ۷۰۵ نفر از روستازادگان درخور تأمل می‌باشد. از این همکاری آقای خیراندیش صمیمانه تشکر میشود.

کتابخانه‌های روستائی سبندج

وقت این کتابخانه شلوغ و از بچه‌ها موج میزند. ماه گذشته ۶۵۳ نفر عضو جدید داشتیم... ماه آذر ۶۹۷۹ نفر به کتابخانه مراجعه کردند و ۱۸۴۹ جلد کتاب بامانت برده‌اند)

در ادامه راهی که پیش‌رو دارید موفقیت یارتان باد.

کتابخانه ایلام با اجرای ۶ برنامه داستانسراشی و دومعرفی شخصیت و پذیرش ۹ نفر عضو جدید تحرك قابل توجهی نداشته است.

از کتابداران آگاه و پر تلاش کتابخانه سبندج هر چه بگوئیم سزااست و در چند و چونی‌کار-های فرهنگی‌شان ضعفی مشاهده نمیشود که هیچ، نوعی اوج-گرانی با هدف در تلاش هر ماهه‌شان را نظاره میکنیم.

کتابخانه شماره یک کرمانشاه با پذیرش ۱۴۳ نفر عضو و ترتیب برنامه‌های بازدید که توسط اعضای کتابخانه‌ی روستایی-کرمانشاه از کتابخانه صورت



افتتاح نمایشگاه نقاشی توسط فرماندار رودبار

رفسنجان نیز با امانت دادن ۲۱۹۹ جلد کتاب و ۳۸۵۲ نفر مطالعه کننده در سطح رضایت بخش قرار دارند کتابخانه‌های رابر، شهسود، چترود، بردسیر کوهبنان، انار، بم و گلباف بتحرک بیشتری نیاز دارند.

کتابدار روستائی آقای محمد حسین کامیاب به ۳۸ مدرسه روستائی مراجعه کرده و ضمن گفتگو و اجرای برنامه‌های معرفی

هرمزگان از جمله ماهان، جیرفت، رفسنجان، زرنند، بافت، رایسن، زاور، شهر بابک و چوپار با اجرای برنامه‌های مطلوب و خوب فرهنگی، از کارائی و تحرك قابل ستایشی برخوردار هستند و در جذب اعضا به کتابخانه‌ها ارقام و اعداد گویای صادقی میباشد تا آنجائیکه در شهری چون چوپاردر ماهی که گذشت ۲۷۵۳ نفر به کتابخانه مراجعه کردند و کتابخانه

کتابدار کتابخانه روستائی زاهدان با جایگزینی ۱۹۶۸ جلد کتاب جدید و جمع‌آوری ۳۳۲ جلد کتاب مطالعه شده به ۴۵ روستا مراجعه کرده است.

کتابدار روستائی زابل از ۷۰ روستای انتخاب شده تنها به ۳۶ روستا مراجعه کرد و ۲۴۵۶ جلد کتاب جدید را بمدارس تحویل داده و موفق به جمع‌آوری ۵۷۳۷ جلد کتاب مطالعه شده گردید. از اجرای برنامه‌های فرهنگی در این واحد روستائی مثل همیشه شرحی نمی‌بینیم و همانگونه که قبلا گفته‌ایم متأسفانه بار دیگر به همکاری که تنها کتابرسانی را مدنظر قرار داده‌اند یادآور می‌شویم که این روش مطلوبی نیست و اصولاً در کار کارگزار فرهنگی کانون پذیرش چنین خصوصیتی با هیچ منطقی سازگار نمیباشد. کتابخانه سیار شهری نیز به ۶۰ مدرسه مراجعه کرده کتابهای داده شد ۱۷۱۴ جلد و برگشتی نیز همین تعداد گزارش شده است. بمناسبت ۲۱ و ۲۵ آذر، در اکثر کتابخانه‌های کرمان و هرمزگان پیرامون سرزمین آذربایجان و مقام معنوی مادر با اعضاء گفتگو بعمل آمده است.

کتابداران و کتابخانه‌های کرمان شماره ۲ و ۳ با اجرای برنامه‌های فرهنگی خوب: از جمله انتخاب کتابهای مناسب برای داستانسرایی و دقت لازم در معرفی شخصیت‌ها، کاملاً موفق بوده‌اند.

کتابخانه بندرعباس با برپائی جشنواره فیلمهای کودکان و نوجوانان و تشکیل نمایشگاههای کتاب و نقاشی و بازدیدها، حرکت قابل توجهی از خود نشان داده است دیگر برنامه‌های فرهنگی این کتابخانه نیز از تلاش ارزنده کتابداران حکایت میکنند. دیگر کتابخانه‌های ناحیه کرمان



اهداء جايزه در کتابخانه کودک فوهن

(کتابدار کتابخانه شماره ۲۸ غازیان) نقدی بر کتاب «بهاول مراغه‌ای نوشتند» که در فرشته، خانم زارع میخوانیم شخصیت بسپول در داستان «میل‌فداکاری، شجاعت و از خودگذشتگی است و کودک درمییابد که تا چه حد باید برای مردم زمان خود مفید واقع شود و برای ادای محبت راه‌ورسم مختلفی وجود دارد. نثر داستان خیلی ساده و روان بوده نثر یکدست و صاف در قصبه‌بیش میرود و کلمات خوبی هم برای بیان انتخاب گردیده است.

خانم زارع کتاب دیگری را نیز بنام «کتاب گیلان» مورد تجزیه و تحلیل قرار دارند و خانم ژیلانصیر مسلم «انقلاب مشروطیت ایران» نوشته اسماعیل رضوانی را و خانم صدیقه نوری از کوچصفهان در مورد ادبیات کودکان به بحث نشستند که موجب تشکر است و امید موفقیت‌های بیشتری.

کتابخانه خوری با اجرای ۶ برنامه داستانسرایی و انتخاب درست در معرفی شخصیت‌ها و کتابهای

از کتابخانه کودک لشت نشاء محمدرضا محمودی، محمد علی شهیدی، خاطره موثقی طاهره قلی‌زاده، معصومه موثقی، افروز برزوئی، زهرا کشاورز از کتابخانه کودک کتابم: بهروز دیلمی آثاری تهیه و ارسال داشتند که مایه سپاسگزاری ما میباشد و جهت بررسی و اقدام به دفتر آثار کودکان و نوجوانان کانون ارجاع شد.

کتابدار روستائی گیلان آقای احمد اندبیل مقدم ضمن مراجعه به ۶۴ روستا و تحویل ۴۷۸۶ جلد جدید بمدارس و جمع‌آوری ۴۶۵۹ جلد از کتابهای مطالعه شده به کارش ادامه داده است.

معرفی ملک‌الشعراء بهار، نظامی گنجوی و عمر خیام از کارهای ارزنده کتابخانه روستائی گیلان است، همچنین معرفی سرزمین طوالش و نرگستان از بخشهای صومعه‌سرا از دیگر تلاشهای با ارزش آقای مقدم است.

از ناحیه گیلان خانمها صبغری زار رضائی، سیمین احمد نرّاد

کتاب داستانسرایی و تشویق کودکان از طریق اهدای جوایز حدود ۱۵۰۰ جلد کتاب را در مدارس روستائی توزیع و تعویض نموده است. از دبستان خواجه‌چناروئیه با پیگیری و تشویق کتابدار روستائی کرمان دانش‌آموزان فاطمه میراحمدی و محمد رضامیر احمدی به تهیه و بافت یک تخته قالبچه مبادرت ورزیدند که در تشریف‌فرمائی علیاحضرت شهبانو بکرمان فوق‌العاده مورد عنایت مقام‌لها قرار گرفتند. همچنین در همین دبستان احمد میراحمدی، مریم محمد حسن‌زاده عباس و علی میراحمدی در زمینه جمع‌آوری ترانه‌ها و چهاربیتی‌های محلی تلاش ارزنده‌ای دارند.

در نگاهی به نوع گزینش و اجرای برنامه‌های فرهنگی کتابخانه‌های این ناحیه تلاش همه جانبه‌ای را شاهد خواهیم شد که دست‌اندرکاران و کارگزاران آگاه و علاقمند کانون در گیلان چگونه همت میکنند و می‌اندیشند. در انتخاب کتابها، اشخاص و سرزمین‌ها، نوعی مطالعه و آگاهی قبلی بچشم میخورد و هماهنگی در متن برنامه‌ها چشمگیر میباشد. تهیه مقالات و نقد کتابها توسط اعضا بی‌تردید از حرکت هوشیارانه همکاران فرهنگی کانون در ترغیب و تشویق اعضا به بهره‌رسانی هر چه بیشتر دلالت دارد. بهتر است در کنار درخشش مسائل فرهنگی ناحیه نظری به ارقام افکنده شود. در ماهی که گذشت در ناحیه فوق‌الذکر ناظر آماری از این دست میباشیم.

کتابهای امانت داده شده

جلد ۷۷۰۷۱

عده مطالعه کنندگان

۴۰۰۹۵ نفر

عده مراجعان

۶۹۷۲۰ نفر

اوسنه بابا سبحان و بابابرفی و نیز سعی در هر چه بهتر برگزار کردن برنامه شعرخوانی سعی قابل توجهی بعمل آورده است. از کارهای دیگر این کتابخانه پذیرش ۴۱ نفر عضو جدید و به امانت دادن ۱۱۱۵ جلد کتاب می- باشد ۱۸۶۰ نفر نیز در ماه به کتابخانه مذکور مراجعه کردند. کتابخانه شماره یک رضائیه با اجرای ۸ برنامه داستانسرایی و ۳ معرفی شخصیت و ۴ کتاب و ۵۹۵ جلد کتابی که با امانت داده فعالیت قابل قبولی ارائه داده است. در کتابخانه شماره ۲ رضائیه ادبیات آسیا مورد پژوهش و شناسائی قرار گرفت و تحقیق پیرامون تأثر در نشریه دیواری میتواند گویای اندیشه‌های علاقمند و فعال کارگزاران ناحیه باشد که ما شاهد این فرآیندها هستیم. با نگاهی به گزارش ارسال کتابخانه شماره یک تبریز و شرح تفصیلی برنامه‌های اجراء شده این کتابخانه را با تحرك قابل ملاحظه‌ای مشاهده میکنیم. در ماهی که گذشت ۴۲۸۱ نفر باین کتابخانه مراجعه کرده و ۲۰۲۴ جلد کتاب جهت استفاده باعضاء داده شد. کتابداران کتابخانه اردبیل با اجرای برنامه‌های بسیار دقیق و

اندیشیده شده فرهنگی در جهت شناساندن چهره‌ها و آثار برجسته ایران و جهان بمانند ماههای گذشته پرتوان و پر بار گام برمیدارند. موفقیت بیشترشان را آرزو مندیم. کتابخانه‌های شماره ۳ تبریز، مهاباد، مشکین شهر و شاهپور نیز هر یک سهم مفیدی در پیشبرد هدفهای فرهنگی کانون دارا هستند.

در کتابخانه شماره یک روستائی آذربایجان و زنجان، ۷ کتاب کودک در ۱۰ روستای تحت پوشش این واحد مورد معرفی قرار گرفت و بچه‌های روستائی در داستانسرایی ها نیز شرکت داشتند.

در ۴۶ روستا و با طی ۱۶۳۴ کیلومتر راه تعداد ۶۶۵۷ جلد کتاب توزیع و تعویض شده است. در کتابخانه شماره ۲ رضائیه با طی ۲۵۶۷ کیلومتر راه به ۵۸ روستا مراجعه شده است. در ۲۵ روستا نیز به انجام برنامه‌های فرهنگی مبادرت شد.

کتابخانه شماره ۳ روستائی ۲۹۹۴ جلد کتاب ناخوانده را جایگزین ۲۹۵۳ جلد از کتابهای مطالعه شده نمود و به ۶۲ روستا مراجعه گردید اجرای برنامه‌ها معرفی کتاب و داستانسرایی و نیز فعالیت‌هاییکه بمناسبت ۲۱ آذر در ارتباط با تحولات دوران

انقلاب شاه و ملت در مدارس روستائی بهمت آقای صدیق حاتمی صورت گرفت بی تردید درسازندگی اندیشه کودکان روستا موثر می- باشد.

در کتابخانه روستائی شماره ۴ نیز آقای صادق حاتمی بمناسبت ۲۱ آذر بفعالیت‌های ارزنده‌ای دست زدند و کتابهای آهو و پرنده‌ها، روزی که خورشید بدریا رفت، آهوی گردن دراز و سنجابها را معرفی کردند نامبرده ۶۸ روستا مراجعه کرده و نسبت بتوزیع و تعویض ۷۲۷۳ جلد کتاب سعی مطلوبی بعمل آورده است.

وسیله نقلیه این کتابخانه روستائی در ماهی که گذشت ۳۱۲۴ کیلومتر راه روستائی را طی کرده است.

کتابخانه سیار شهری شماره یک به ۳۹ مدرسه مراجعه و در اجرای برنامه‌های فرهنگی تلاش کرده است و سیار شماره ۲ ۵۰ مدرسه را تحت پوشش برنامه- های فرهنگی ماه قرار داده است. در همین کتابخانه سیار کتاب «نامه‌های پدري به دخترش» برای ۴۵ نفر از دانش‌آموزان مدرسه راهنمائی معرفی شد و ۲۵۰۰ نفر مطالعه کننده داشت.

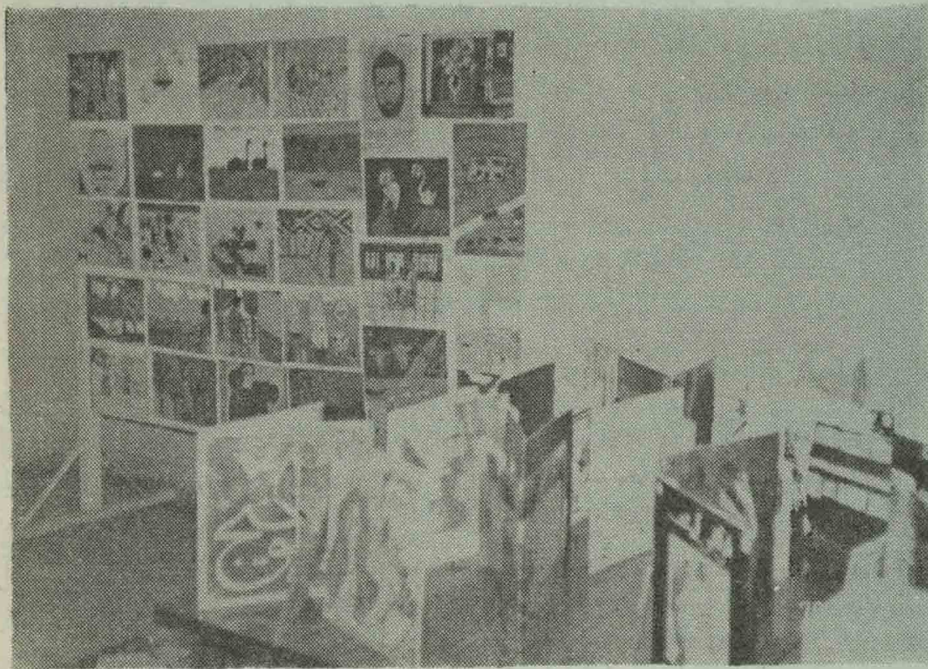
اباسعد کوزه‌گر

نمایشگاه بین‌المللی شانکار (بقیه)

مرضیه مسروری سیادت عضو کتابخانه بابل: دیپلم افتخار
هیکا بروخیم عضو کتابخانه شماره ۱۱ تهران: دیپلم افتخار
احمد کسائیان عضو کتابخانه مرکزی اصفهان: دیپلم افتخار
سیمون آهور عضو کتابخانه رضائیه: دیپلم افتخار
صمد توانا عضو کتابخانه لاهیجان: دیپلم افتخار
حسین ریسمان‌چیان عضو کتابخانه مرکزی اصفهان: دیپلم افتخار
مبارك مسروری سیادت عضو کتابخانه آمل: دیپلم افتخار
محمد سلیمی عضو کتابخانه مرکزی اصفهان دیپلم افتخار
جواد سنگ سفید عضو کتابخانه سبزوار: دیپلم افتخار

منیژه صحرائی عضو کتابخانه ۱۹ تهران: برنده مدال نقره
محمد رضا همت‌زاده عضو کتابخانه رضائیه: برنده جایزه یادبود نمایشگاه
ابراهیم تجارتی عضو کتابخانه لاهیجان: جایزه یادبود نمایشگاه
جاوید حاتمی عضو کتابخانه مرکزی اصفهان: جایزه یادبود نمایشگاه
فیروزه کسائیان عضو کتابخانه مرکزی اصفهان: دیپلم افتخار
امیر آراسته عضو کتابخانه آمل: دیپلم افتخار
احمد ریسمان‌چیان عضو کتابخانه مرکزی اصفهان: دیپلم افتخار

کتابخانه های منطقه دو



برپائی نمایشگاه فعالیت های کانون در کتابخانه ها

سمینار روسای نواحی منطقه ۲ تهران

سمینار روسای نواحی از تاریخ ۴ تا ۱۰ اردیبهشت ۳۶ به مدت سه روز در دفتر امور منطقه ۲ کتابخانه ها جهت گفتگو پیرامون چگونگی پیشرفت کارها در نواحی و تهیه مقدمات و آمادگی برای برنامه های فرهنگی جدید تشکیل شد. در این جلسات که روسای نواحی و کارشناسان منطقه ۲ شرکت داشتند، طبق دستور کار تنظیمی، پیرامون طرح فرهنگی جدید، فستیوال، امور مالی و فعالیت کتابخانه های روستائی و طرح های سال جهانی کودک و برنامه های دیگر بحث و گفتگو شد.

در نخستین روز جلسه که پیرامون شناخت هرچه بیشتر هدف کتابخانه ها صحبت شد، باز هم بالا بردن میزان آگاهی و دانش کودکان و نوجوانان و همچنین آماده ساختن آنان برای زندگی اجتماعی و تطبیق گذران اوقات فراغتشان با نیازهای جامعه، با تدارک برنامه های گوناگون فرهنگی مورد تاکید قرار گرفت.

اما از عمده ترین مسائل مورد بحث در این سه روز، مسئله طرح جدید برنامه های فرهنگی بود که البته اشارات بجا و جالب همکاران توانست بیشترین امکان بررسی و حل مشکلات را برای امور منطقه فراهم آورد.

چگونگی کاربرد هرچه بهتر و درست تر بریده جراید، نشریات، فیلمها، آرشیو و گزارشها و همچنین وضع عمومی کتابخانه ها مورد بررسی قرار گرفت و راه های تازه ای عرضه شد، تا برنامه ها بهتر اجرا شود. مسائل مربوط به کتابخانه های روستائی نیز که در دستور کار گنجانده شده بود بیشتر از پیش مورد نظر قرار گرفت و بررسی مشکلات و نواقص کار، کادر کتابخانه های روستائی منطقه را به تصمیم گیری صحیح تری رهنمون شد که همکاری هرچه نزدیکتر کتابخانه های شهری و روستائی را به دنبال خواهد داشت. برنامه های سال جهانی کودک که فاصله زمانی دیماه ۲۵۳۷-

۲۵۳۶ را در برمیگیرد با توجه به این که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مسئولیت هماهنگی و نظارت بر برنامه ها را در ایران به عهده دارد، در این جلسات مورد بررسی مقدماتی قرار گرفت و خط مشی کتابخانه ها در اجرای برنامه های مربوط به آنان تعیین شد.

همچنین در این جلسات سه روزه، با توجه به نیاز گسترش هرچه بیشتر کتابخانه ها در سطح کشور پیش بینی و بررسی امکانات و شرایط نواحی جهت تاسیس کتابخانه های جدید مورد گفتگو قرار گرفت و شهرها و روستاهائی که در سال ۲۵۳۷، باید کتابخانه های شهری و

روستائی در آن برپا شود تعیین شد.

انتخاب بهترین نشریه‌های اعضای کتابخانه‌های تهران

ارزیابی نشریه‌های واحد ارائه شده در سومین نمایشگاه نشریه نویسی اعضای کتابخانه‌های تهران، روز دوشنبه ۳۰/۸/۳۶ به پایان رسید. چند تن از اعضای کتابخانه‌های تهران، راهنمایان فرهنگی ناحیه تهران و خانم‌ها سبیلی یگانه، افتخاری، حبیبی، رنجبران، کشاورز کتابداران کتابخانه‌های ۳-۷-۲-۲۵-۱۲ تهران ارزیابی نشریه‌ها را به عهده داشتند و در این راه همکاری صمیمانه‌ای کردند. به دنبال چندین نشست و بررسی فردی و گروهی، نتایج زیر به دست آمد:

نشریه نوجوانان، به ترتیب:

- همگام - از کتابخانه شماره ۱۲ اتحاد - از کتابخانه شماره ۲ آوا - از کتابخانه شماره ۳ پژواک و چکاوک - از کتابخانه‌های شماره ۱ و ۲۰ پویا و پویا - از کتابخانه‌های شماره ۲۵ و ۶ تجربه و نگاه نوجوانان - از کتابخانه‌های ۱۰ و ۱۳

نشریه‌های بالا از نظر کیفیت و گونه‌گونی مطالب، طرح و نقاشی، و گروهی بودن کار نشریه از دیگر نشریه‌ها برتر بودند.

نشریه کودکان، به ترتیب:

- همگام کودکان - از کتابخانه شماره ۱۲ چکاوک کودکان - از کتابخانه شماره ۱ پویا کودکان - از کتابخانه شماره ۲۵ ندای کودکان - از کتابخانه شماره ۱۶

نمایشگاه آثار کودکان و نوجوانان در نواحی

با همکاری استاندار و سازمان‌های فرهنگی استان اصفهان، نمایشگاهی از آثار کودکان و نوجوانان در سالن اصلی کاخ جوانان اصفهان از تاریخ ۳۰/۸/۳۶ به مدت یک هفته برپا بود که ناحیه اصفهان نیز با تشکیل غرفه‌ای در آن شرکت داشت و تعدادی از آثار برگزیده اعضای کتابخانه‌ها برای سازمان نمایشگاهها به تهران فرستاده شد.

همچنین در استان فارس در مدرسه رضا شاه کبیر شیراز نمایشگاه آثار کودکان و نوجوانان استان تشکیل شد و ناحیه فارس نیز از تاریخ ۲۰ تا ۲۷/۹/۳۶ در آنجا غرفه‌ای از آثار نقاشی اعضای کتابخانه‌های این شهر را به نمایش گذاشته بود.

در بوشهر نیز در محل کتابخانه، این نمایشگاه از تاریخ ۲۳ الی ۳۰/۹/۳۶ دایر بود.

در اهواز همچنین از تاریخ ۱۵/۸/۳۶ با حضور آقای نمازی استاندار خوزستان نمایشگاه آثار

کودکان و نوجوانان در کتابخانه شماره ۲ این شهر افتتاح شد. **بازدید از کتابخانه**

در تاریخ ۸/۱۰/۳۶ گروه شامپیون کلوب به همراه نماینده دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانوی ایران و مسئولان فرهنگ و هنر استان اصفهان، از کتابخانه شماره چهار اصفهان دیدن کردند و با فعالیت‌های فرهنگی و هنری کانون آشنا شدند. در پایان بازدید، مسئولان کتابخانه به هر یک از بازدیدکننده دو عدد نوار موسیقی محلی که در کانون تهیه شده بود، اهدا کردند. گروه موسیقی کتابخانه نیز چند برنامه هنری اجرا کرد و فیلم گلباران به نمایش در آمد. **اعضاء شامپیون کلوب نیز چند برنامه هنری اجرا کردند.**

نمایش فیلم برای اعضای کتابخانه - های شیراز

به مناسبت درگذشت چارلی چاپلین، فیلم عشق چارلی در سینما آریانای شیراز به نمایش در آمد که اعضای کتابخانه‌های این شهر مجانا از این فیلم دیدن کردند.

آمار کتابخانه‌های ثابت نواحی تحت نظارت امور منطقه ۲ کتابخانه‌ها

ناحیه	تعداد کتابخانه های ثابت	کل اعضای کتابخانه های ثابت	اعضاء جدید	کتابهای امانت داده شده
تهران	۲۸	۱۲۹۱۹۹	۲۷۹۹	۸۰۰۶۲
مرکزی	۱۱	۲۶۶۳۰	۱۰۰۳	۲۲۰۵۶۴
اصفهان	۱۴	۵۸۱۴۲	۱۴۱۷	۱۳۰۰۴۶
فارس	۸	۳۱۶۲۴	۸۰۵	۱۵۰۷۳۸
خوزستان	۸	۲۶۱۸۸	۷۲۹	۱۴۰۳۸۵
جمع	۶۹	۲۷۱۷۸۳ نفر	۶۷۵۳	۲۶۲۷۹۵

کتابخانه سباز روستائی

سالور

این کتابخانه که مرکز آن در بیست و دو کیلومتری جاده تهران - ساوه، در روستای سالور قرار دارد در تاریخ ۲۵۳۵۸۱ با ۴۰ روستا رسماً کار خود را شروع کرده است.

قبل از اقدام کانون جهت برپاداری واحد روستائی در این منطقه، آقای حسن اذان‌گو با علاقه‌ای که به کار کتابداری و کتابرسانی داشتند، کتابهای اوراقی کتابخانه‌های کانون را در روستاهای اطراف بخش سالور بین دانش‌آموزان تقسیم می‌کردند و به امانت می‌دادند. با توجه به همین سوابق و آشنائی به نحوه کار کتابرسانی، نامبرده به استخدام کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در آمده، تا با شرایط و ضوابط موجود کانون در ارائه خدمات فرهنگی در نقاط روستائی با امکانات گسترده‌تری اقدام نماید.

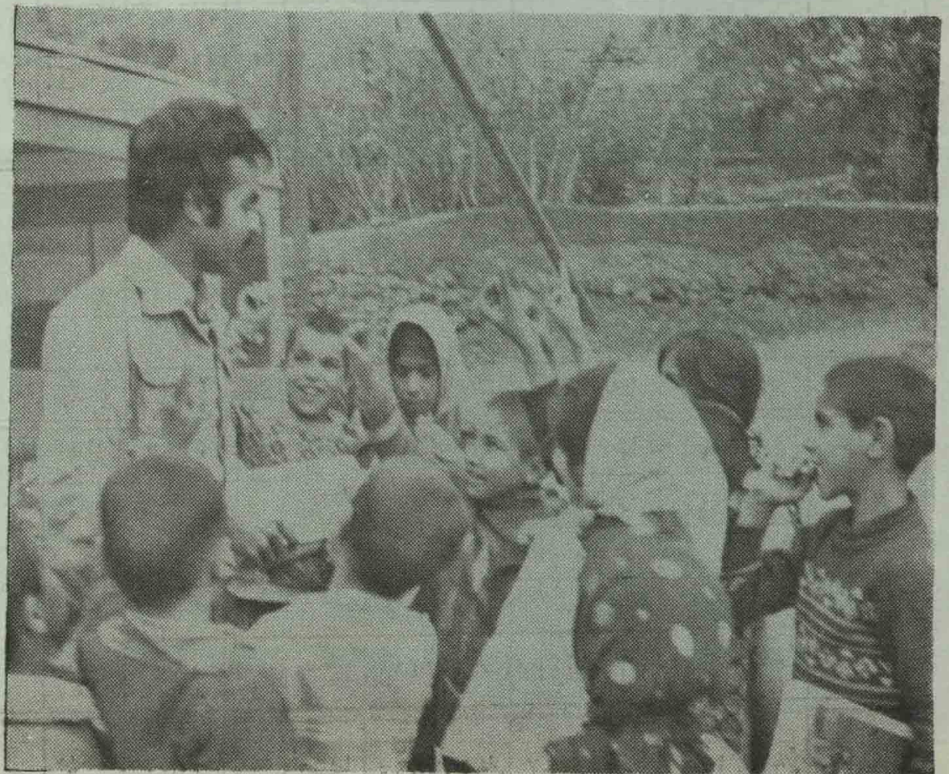


کتابرسانی به روستا

نمایش فیلم از جمله کارهایی است که کتابدار پس از فراغت از کتابداری در روستاها به انجام آن می‌پردازد، و این کار در واقع تشویق و تبلیغ همه دانش‌آموزان و حتی بزرگسالان است در جهت آشنائی بیشتر به فعالیت و هدف کانون.

گزارشهای رسیده و آنچه که از نزدیک از فعالیت کتابدار مشاهده گردیده، به خوبی نشان می‌دهد که کار در سطح خوبی پیش می‌رود و برنامه فوق‌العاده

کتابرسانی به صورت ارائه صندوق در روستاها عمل می‌شود. چهل روستای انتخابی موجود در این واحد بدو حوزه ۲۰ تائی تقسیم گردیده، که کتابهای هر صندوق در هر حوزه متفاوت است ولی از نظر عنوان و تعداد، کتابهای دو حوزه با یکدیگر برابر و مشابه هستند. بنابراین در پایان هرماه صندوقها با توجه به محتویاتش در حوزه مربوط به خود تعویض می‌گردد و این در واقع راهی است که کتابدار بدون صرف وقت زیاد و با داشتن فرصت کافی بتواند با حوصله و دقت بر کارها نظارت داشته باشد. برای جلوگیری از اشتباهات



برنامه معرفی کتاب در روستا

ناشی از عدم دقت کتابدار، جدولی تهیه شده است به نام تعویض صندوق که با توجه به تعداد روستا در اختیار کتابرسان قرار می‌گیرد. این جدول کتابدار را یاری می‌دهد تا در طی سال تمام صندوقها به تمام روستاهای مورد نظر و تعیین شده تقسیم و فرستاده شود.

همکاری و همگامی معلمان و سپاهیان روستاهای این منطقه با کتابدار به نحو احسن برقرار است، مخصوصاً در فصل تابستان به کمک همین افراد و یا افراد علاقمند دیگر کتاب به بچه‌ها امانت داده میشود. که از این جمله‌اند: خانم رحمانی آموزگار دبستان میرداماد، آقای کردی آموزگار دبستان مجلسی، خانمهای ممتاز و سودابه تیموریان آموزگاران دبستان ساسان و همچنین آقایان مرتضی معمار و محمود عمادزاده و سیفالروزفرد خانمها: فرح تیموریان، ارشاک، رحیمی و محمدی.

موقعیت مناسب راههای این حوزه کار کتابرسانی بیشتر و بهتر به روستاهای تحت پوشش را میسر می‌کند، و این مسئله کمکی است برای کتابدار که بتواند جهت ارزیابی کارهای فرهنگی و بررسی مطالعات اعضا و نظر آنان در باب کتابهای کانون بیشتر توجه کند.

بطوری که مشهود است میزان فعالیت و تحرک دانش‌آموزان جهت کتابخوانی، نوشتن داستان، کار نقاشی در فصل پائیز و زمستان بیشتر است. در فصل بهار و تابستان به علت اشتغال بچه‌ها در کارخانه‌ها و یا مزارع، کندی در فعالیت و پیشرفت کارها محسوس است. بنابراین در تابستان کتابدار سعی می‌کند در ساعتهای فراغت بچه‌ها از کار و

حتی در شبها، پس از امانت کتاب فیلم به نمایش بگذارد، تا پیوند و علاقه آنان از کتابخانه قطع نگردد.

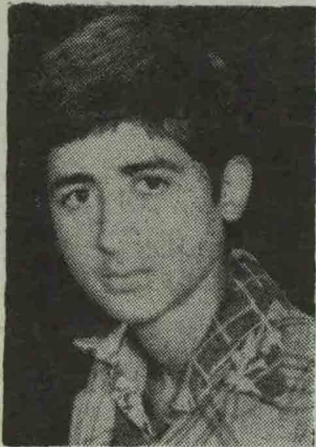
اجرای نمایشنامه‌هایی چون ترب و شاپرک خانم از طرف مرکز آموزش تئاتر سیار (ماشین تریلر) کانون کار فوق‌العاده‌ایست که برای جلب و تشویق دانش‌آموزان روستائی به کتابخانه صورت گرفته است.

اجرای دو نمایشنامه دیگر بنام خروس زری و مهمانهای ناخوانده از طرف اعضاء کتابخانه روستائی سالور هم نمونه دیگری است از فعالیت دانش‌آموزان این واحد روستائی که امید است همچنان ادامه یابد. در حال حاضر با موجودی ۴۰۰۰ جلد کتاب بیش از ۷۰۰۰ ره دانش‌آموز به عنوان عضو کتابخانه از این کتابها استفاده می‌نمایند.

آمار برگزاری دوازدهمین فستیوال فیلمهای کودکان و نوجوانان در نواحی امور منطقه دو کتابخانه‌ها

شهر	تعداد روزهای نمایش	تعداد سینماهای نمایش دهنده	تعداد بیننده دانش آموز	تعداد بیننده عمومی	کل فروش	ملاحظات
ساوه	۴	۱	۲/۷۰۷ نفر	۴۷۶ نفر	۴۷/۷۴۵ ریال	
اراک	۲	۲	۶/۳۸۴ نفر	۵۱۱ نفر	۱۶۷/۹۰۰	
قزوین	۴	۴	۲/۱۴۹ نفر	۷۷۶ نفر	۵۸/۵۰۰	
کرج	۴	۲	۸/۷۷۵ نفر	-	۱۳۱/۶۲۵	
جمع کل	۱۹ روز	۹ سینما	۲۳/۰۱۵ نفر	۱/۷۶۳ نفر	۴۳۵/۷۷۰	
اهواز	۶	۴	۲۳/۰۱۹ نفر	۱/۲۴۲ نفر	۴۸۸/۸۲۰	
خرمشهر	۳	۳	۱۱/۱۸۶ نفر	-	۱۶۷/۷۹۰	
آبادان	۵	۴	۲۱/۷۰۰ نفر	-	۳۲۵/۵۰۰	
فسجد-سلیمان	۳	۳	۴/۹۸۰ نفر	-	۹۹/۶۰۰	
جمع	۱۷ روز	۱۴ سینما	۶۰/۹۶۵ نفر	۱/۲۴۲ نفر	۱/۰۸۱/۷۱۰	
اصفهان	۷	۵	۲۴/۰۲۵ نفر	۱/۰۰۳ نفر	۵۰۰/۵۶۰	
یزد	۹	۳	۷/۷۹۰ نفر	۴۸ نفر	۱۵۶/۷۶۰	
تف آباد	۴	۱	۴/۷۲۸ نفر	-	۷۰/۸۶۰	
شهرضا	۴	۱	۳/۴۰۰ نفر	-	۵۱/۰۰۰	
جمع	۲۴ روز	۱۰ سینما	۳۹/۹۴۳ نفر	۱/۰۵۱ نفر	۷۷۹/۱۸۰	
شیراز	۶	۳	۸/۹۷۷ نفر	۳/۵۰۷ نفر	۲۴۹/۶۶۸۰	
فسا	۴	۱	۴/۵۱۸ نفر	۶۳۰ نفر	۱۰۲/۹۶۰	
چهرم	۴	۱	۴/۷۱۲ نفر	۹۴ نفر	۹۶/۱۲۰	
لارستان	۴	۱	۵/۱۸۵ نفر	-	۷۷/۷۷۵	
جمع	۱۸ روز	۶ سینما	۲۳/۳۹۲ نفر	۴/۲۳۱ نفر	۵۲۶/۵۳۵	
جمع کل منطقه ۲	۷۸ روز	۳۹ سینما	۱۴۷/۲۱۵ نفر	۸/۳۸۲ نفر	۹۸۱۳/۱۹۵	

دیداری از خراسان



محمود پهلوانزاده - نقاش
عضو کتابخانه سبزوار

«فردوسی» را نشنیده باشد و سروده‌های او دست کم از زبان نقالان، این راویان بی‌ادعا، به گوشش نخورده باشد؟ کدام ایرانی است که نام عطار را نشنیده باشد؟ شاعری که جان بر سر ایمان خویش نهاد، مرد پاکبخته داروساز، که هم جسم مردم را شفا میداد و هم جان آنان را. و خیام فیلسوف شاعر، که درفضل و کمال شمع اصحاب است، هردو در نیشابور خراسان در نزدیک هم آرمیده‌اند.

آن شب که به نیشابور رفتیم، ستاره‌ها آرامگاه آنان را روشن ساخته بودند، ستاره‌هایی زبرخاک بود و ستاره‌هایی زیر خاک.

هوا، هوای وارستگی بود، يك حس وصف ناشدنی در جو نیشابور بود، و خیام و عطار در میان درختان سرسبز خفته بودند. چندگل سرخ هم در کنار آرامگاه خیام بود، او آرزو کرده بود که بهاران آرامگاهش گلباران

در خاور ایران جذبه‌ها و جاذبه‌هاست. نور از شرق می‌تابد، این درست است، همواره همین بوده و همین خواهد بود. خراسان، سرزمین خورشید تابان همیشه دیده‌ها و دلها را به سوی خود داشته است. هر بامداد آفتاب ایران از پس کوههای خراسان سر برمی‌آورد و آسمان این مرز و بوم را روشن می‌دارد.

به مشهد که می‌روی می‌بینی همه راهپا به «حرم» ختم می‌شود، انسان بزرگی در مشهد آرمیده است، آفتاب معنویت حضرت رضا (ع) همچون شعله‌ای فروزان پاکبازان مسلمان را امید و گرما می‌بخشد.

مشعل فرهنگ ایران زمین هم همیشه به نفس حق مردان حق خراسان زنده مانده است، آنها در گذر تاریخ میراث سترک این قوم را چون هدیه‌ای گرانباز به آیندگان سپرده‌اند. کدام ایرانی است که نام بلند

شود و اکنون درخزان هم غنچه‌ها شکفته بود.

آنسوتر تربت پاک کمال‌الملک بود که به تواضع در کنار عطار آرمیده بود. آرامگاه فروتن هنرمند فروتن. نقاشی انسان در کنار شاعری انسان جا داشت.

گذر به سبزوار مرا به یاد «اسرار سبزواری» افکند، زندگی - نامه‌ی او را بردیوار کتابخانه سبزوار دیدم، یاد «بیهق» افتادم و خواجه ابوالفضل بیهقی که تاریخ راست و درست را نوشت.

باری دیدار از خراسان،

دیداری کوتاه بود، فرصتی بود برای شرکت در سمینار کتابداران. هردو ماه یکبار کتابداران

خراسان گرد هم جمع می‌شوند و يك بحث ادبی را دنبال می‌کنند.

يك کار فرهنگی سازنده، کاری که هم آنان را سود می‌بخشد و هم اعضای کتابخانه‌ها را. پس از این دیدار بود که به چند کتابخانه رفتیم و بابچه‌ها آشنا شدیم.

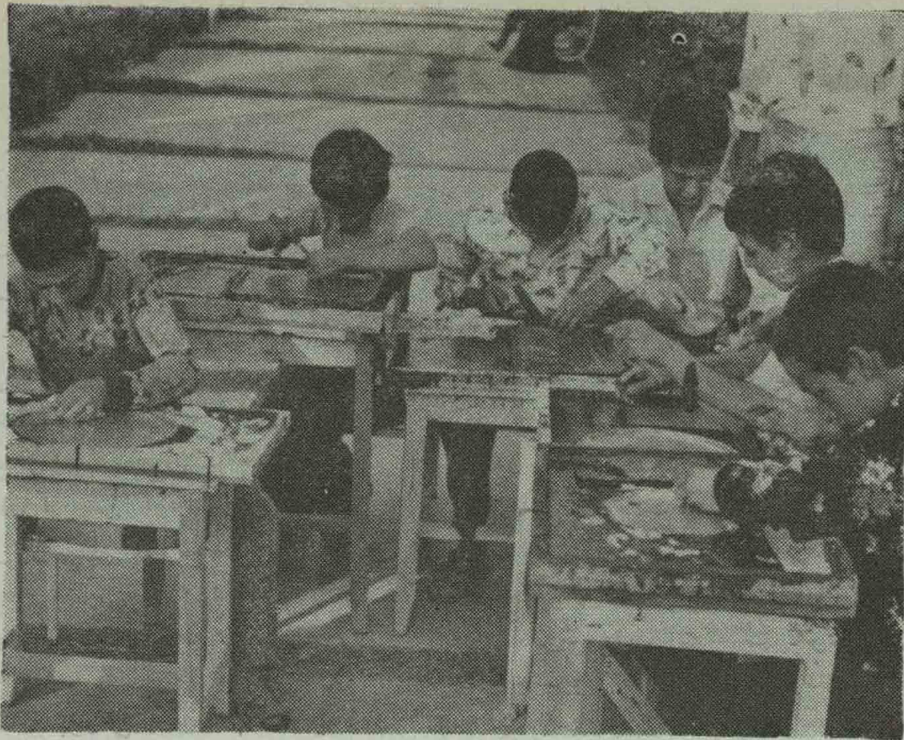
هنوز حرفهای آن نوجوان

دانای بجنوردی که متاسفانه اسمش را فراموش کرده‌ام در گوشم هست یادش باشد که یادش



مادری را طفل در آب افتاد جان مادر در تب و تاب افتاد

نقشی از منطق الطیر عطار - کار پهلوانزاده - کتابخانه سبزوار



هستم و هنوز چهره نجیف پهلوان زاده نوجوان نقاش سبزواری در جلوی دیده‌ام جادارد، نقش‌هایش رامی- بینید، اصل نقش‌ها بزرگ بود و رنگی. او منطق الطیر عطار را مصور کرده است، او خود در اندیشه این کار شده و آقای شرافت مربی نقاشی یارایش بخشیده پهلوان زاده میگفت این قصه را با پرده‌هایش برای بچه‌ها تقالی کرده. یعنی در کتابخانه سبزواری شعر و تصویر و موسیقی بدست يك نوجوان ۱۶ ساله در راه باروری اندیشه بچه‌ها به کار گرفته شده است.

آفرین نقاش خردسال، بارک‌الله هنرمند بزرگ که با دستهای کوچک کاری بزرگ کردی. بمانی و بیایی.

طبس يك شهر کویری است، من آنرا ندیده‌ام - اما کنده کاری- های زیبای بچه‌ها را بر روی مس در مشهد دیدم، همینطور مجسمه- های سرامیک ساخته بچه‌های گناباد را - کارشان روی مدل نبود هرچه دلشان خواسته بود با گل ساخته بودند و چه ساخته-

کنده کاری روی مس - کتابخانه طبس

يك فردوسی دیگر، يك عط-ار دیگر، يك غزالی و جامی دیگر برخیزد، وقتی که این غنچه‌ها بشکفتد ایران یکبار دیگر صدها گل دماغ پرور در آستین خواهد داشت.

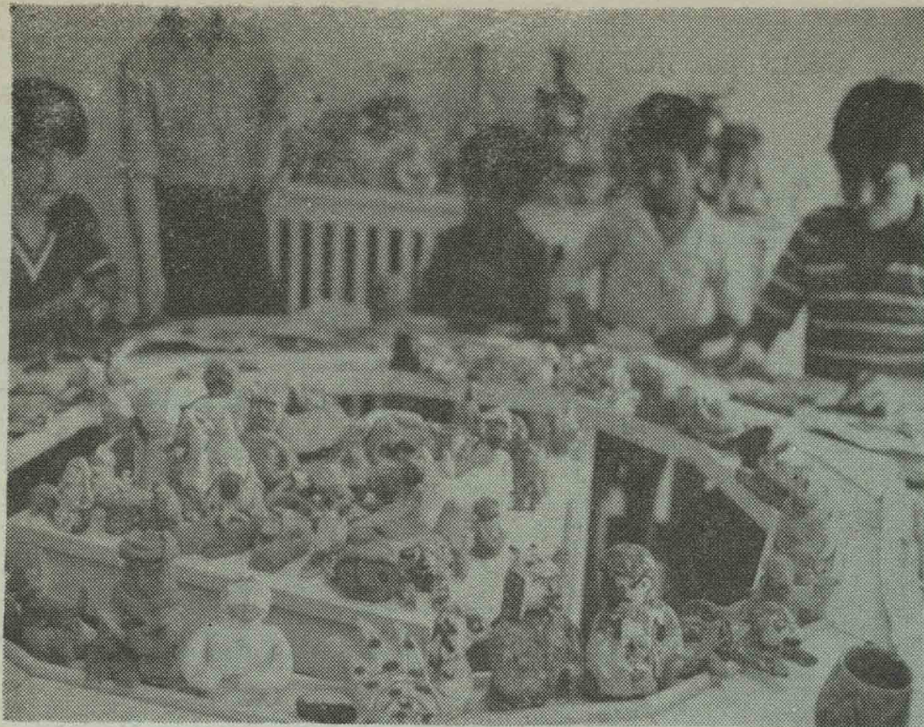
هایی! باید ببینید که چگونه هنر سنتی دیرپای خراسان بدست کوچک این بچه‌های کوچک زنده می‌شود و زنده می‌ماند.

در کتابخانه‌های خراسان امیدهای بزرگی در پیشانی بچه‌های کوچک دیدم و گفتم که امیدوارم یکبار دیگر از میان شما

اما دریغ آمد که جای کتاب- های تازه در کتابخانه‌ها خالی بود افسوس خوردم وقتی که دیدم از سه سال پیش حتی کتابهایی که سازمان انتشارات منتشر ساخته و در انبار هست در کتابخانه‌ها نیست، وقتی کتابهای کانون نباشد، کتابهای تازه دیگر جای خود دارد! من نمی‌دانم چه کسی قاصر یا مقصر است. اما اینرا میدانم که حیف است کتاب جدید در مکان کتاب یعنی کتابخانه نباشد. زحمتی کشیده می‌شود، پولی خرج می‌شود، نویسنده‌ای می‌نویسد، نقاشی نقش می‌کشد، و کتابی به چاپ می‌رسد یا خریده می‌شود آنوقت باید ۴ سال بگذرد تا چشم نوجوان نیشابوری به این کتاب روشن شود! وقت کم بود و من نتوانستم



نقشی از منطق الطیر - کتابخانه سبزواری



هجسه‌های ساخته بچه‌ها - کتابخانه گناباد

همه کتابخانه‌ها را ببینم و با بچه‌ها بیشتر آشنا شوم. اما آنچه را که دیدم برایم امیدبخش بود و دلگرم‌کننده، بخودم امیدوار شدم، به بچه‌ها امیدوارتر، به این بچه‌ها سلام می‌کنم. به این بچه‌های پرشور و شوق...

حالا باید سپاسگزار باشم از سرپرست فعال و فهیم خراسان فرامرز فهیمی، از کتابداران گرامی، از اعضای خوب کتابخانه، از دوستم غازیان مشاور دلسوز فرهنگی و از ایمانی‌پور راننده صدیق.

آرزوی توفیق کنیم برای همه کسانی که در آنجا و دیگر جاها بکار کودکان امروز و مردان فردا دلبسته‌اند، همه آنها که در جهت تعالی اندیشه کودکان و نوجوانان گام برمی‌دارند.

ابوسعید ابوالخیر عارف وارسته خراسانی روزی بر منبر نشست بود: مردی گفت: مردم، پشت در منتظرند، هرکس هرکجا

هرکجا هست برخیزد و یک گام به جلو گذارد.
گام همه زنان و مردان حق استوارباد.

غلامرضا امامی

هست، برخیزد و یک گام به جلو گذارد. ابوسعید از فراز منبر فرود آمد و گفت: من دیگر حرفی ندارم این مرد، همه حرف مردان حق را در جمله‌ای گفت: «هرکس

نقاشی جوانان در ژاپن (بقیه)

های خود تمایلات آزاداندیشی نشان می‌دهند، و سپاس فراوان به مربیانی که چند دهه‌ی پیش بر اندیشه‌ی Cizek فایز آمده‌اند و با قدرت تمام در اشاعه‌ی این فکر کوشیده‌اند.

در مسابقات سالانه‌ی آثار کودکان که توسط یک ناشر برگزار می‌شود آثار بسیاری به مردم معرفی شده است و مردم از آن استقبال کرده‌اند.

از نقطه نظر جهانی

در تمام کشورها کیفیت نقاشی‌های کودکان روز به روز بهتر می‌شود و باعث گسترش اندیشه‌ی آموزش هنر در تمام کشورها می‌شود. نقاشی‌های ژاپن از این قاعده مستثنی نیست اگر چه نشان دهنده‌ی تمایلاتی است که بانمایلات نقاشان غربی کاملاً متفاوت است. کودکان ژاپن از یک نقطه نظر بیش از اندازه به جزئیات می‌پردازند. برخی از مردم در کارهای هنری

آنها حسنی به‌شمار می‌آورند، ولی از نقطه نظر خلاقیت چنین گرایش‌ی نمی‌تواند حسنی به‌شمار آید. ظرافت بیان که صفت مشخصه‌ی نقاشی‌های نوجوانان ژاپنی است حاکی از ترسی است که در ذهن کودکان است. اگر چه این ظرافت ممکن است بر ارزش هنری کار بیفزاید، اما ممکن است نقصی نیز بشمار آید: کودکان ژاپن به راحتی اندیشه‌های خود را به تابلوهای نقاشی منتقل می‌کنند و بسیاری از آنان دانش و توانایی این را دارند که جزئیات خیلی ظریف را بنمایانند، اما این کارها بنوعی فاقد قدرت و نفوذ هستند.

نقاشی‌های جوانان ژاپن، در اروپا، امریکا و آسیا تحسین همگان را برانگیخته است. بعضی از متخصصان غربی در زمینه نقاشی کودکان حتی ژاپن را در صدر قرار می‌دهند. برخی از مربیان و منتقدان ژاپنی این را برآوردی مبالغه‌آمیز تلقی می‌کنند و معتقدند که برای تمرین و برای رسیدن به تکامل روحی باید شاگردان خود را بیشتر راهنمایی کنند.

ستاره آرزو

اگر تونورت را بیشتر...

... در این هنگام مادرش حرفش را قطع کرد و گفت: «هیچ معلوم هست داری چی میگی؟ نکنه تب داشته باشی؟ بگیر بخواب ببینم. فردا اول پائیزه خیلی کار داریم. بچه لاکپشت سرش را توی لاک خود فرو برد و بعد از چند لحظه مثل اینکه چیزی به خاطرش رسیده باشد فریاد کشید: مادر، مادر. با این فریاد زاغ سیاه که روی درخت در چرت بود یکهو از جا پرید. مادرش گفت: چته چته داد و بیداد میکنی؟ مگه دیگران نمیخوان بخوابن؟ بچه لاکپشت گفت: مادر من چه جوری میتونم به اون ستاره خودم برسم؟ مادرش گفت: تو هنوز خیلی بچه‌ای این سؤال رو بگذار برای وقتی که بزرگتر شدی. اما بچه لاکپشت ول کن معامله نبود. گفت میخوام حالا بدونم شاید تا اون موقع زنده نباشم. مادرش گفت: تو هم حالا وقت گیر آوردی و برای اینکه قضیه رو کوتاه کنه گفت: جواب این سؤال رو فقط بزرگا میدونن. بچه لاکپشت گفت مادر تو هم بزرگی. مادر بچه لاکپشت از این حرف بچه‌اش خوشش آمد و گفت: کودک ناز من وقتی که اندازه تو بودم یکی از دوستانم همین سؤال را از مادرش کرد. مادرش به اون گفت: باید پرواز کنی تا به اونجا برسی. ولی از اون وقت تا حالا که مادرش این حرف رو بهش زده تا حالا پیداش نشده حالا بگیر بخواب خیلی از شب گذشته. بچه لاکپشت سرشو برد توی لاک خودش و دیگر چیزی نگفت.

زاغ سیاه که به حرفهای بچه لاکپشت گوش می‌کرد مثل اینکه فکری بخاطرش رسیده باشه تا صبح خوابش نبرد و همش داشت نقشه میکشید صبح زود هم زودتر از همه حیوونها بیدار شد و پیش از اینکه حیوونهای دیگه بیدار بشن رفت سراغ روباه، معلوم نبود از کی تا حالا با آقا روباه دوست شده که صبح به این زودی رفته سراغش. آقا روباه را تموم حیوونهای جزیره به کلک زدن و حقه بازی میشناختند. خلاصه زاغ سیاه و آقا روباه تا غروب نشستند و هی بگومگو کردند گاهی آقا روباه شاد و شنگول میبید بالا و زاغ سیاه هم که خیلی خوشحال بود هی بالشو بهم میزد.

نزدیکیهای غروب که زاغ سیاه میخواست بره خونه‌اش آقا روباه چیزی رو که شکل مدال بود به گردن

آخرین روز تابستان بود. در یک جزیره دوردست اکثر حیوانات داشتند خود را برای روبرو شدن با پائیز آماده می‌کردند. خرگوشها به هر جا که سر می‌زدند، آنجا را خوب به خاطر می‌سپردند تا وقتی که سرما و برف می‌آید جایی برای پناهنده شدن داشته باشند و سرگردان نشوند. کانگروها هم گرگم به هوا بازی می‌کردند و اصلا به فکر آینده‌شان نبودند. زنبورها هم داشتند شیرم. گلها را می‌مکیدند تا برای کندوشان ببرند و برای پائیز و زمستان عسل ذخیره کنند. موشها هم تندتند و با عجله آذوقه جمع می‌کردند و ضمن آذوقه جمع کردن قایم موشک هم بازی می‌کردند. عقاب درهوا خط و نشان می‌کشید و پرواز کردن را برای چندمین بار به بچه‌های خود می‌آموخت. لاکپشتها هم گاهی یک برگ از بوته‌ها را می‌کنند و سرشان را توی لاک خودشان فرو می‌بردند. خلاصه هر کدام از حیوانات سرگرم کاری بودند.

در همسایگی لاکپشتها پرنده‌مکاری زندگی می‌کرد که همینطور سردرخت نشسته بود و اصلا تکان نمی‌خورد. وقتی هم که مورچه از او سؤال کرده بود، چرا کار نمیکنند و به فکر آینده‌اش نیست گفته بود به شماها چه برای من هرچه پیش آید خوش آید و مورچه را با لحن بدی از خودش دور کرده بود. حیوانهای دیگر او را زاغ سیاه صدا می‌زدند.

روز بخوبی به پایان رسیده بود و فردا روز اول پائیز بود، همه حیوانها خوابیده بودند فقط بچه لاکپشتی بیدار مانده بود و با چشمان کوچکش به هلال ماه نگاه میکرد. او خیال می‌کرد آنچه در آسمان می‌بیند همان ستاره خودش است و چون شکل قشنگی داشت و با ستاره‌های دیگر هم فرق می‌کرد، خیلی دوستش داشت و پیش خود با صدایی که شنیده می‌شد می‌گفت: «ای ستاره قشنگ من، تو چقدر زیبایی من تو را مثل مادرم دوست دارم تو قشنگترین ستاره‌های آسمانی.» در همین موقع که بچه لاکپشت داشت با ماه راز و نیاز می‌کرد یک دسته خفاش خش‌خش‌کنان از بالای سرش گذشتند. با صدای بال خفاشها مادر بچه لاکپشت و زاغ سیاه بیدار شدند. بچه لاکپشت آنقدر رفته بود تو فکر و رویای خودش که اصلا متوجه صدای خفاشها نبود و همینطور با ماه راز و نیاز می‌کرد و می‌گفت: «همیشه یه شب بیایی پائیز پیش من تا ببوسمت و مثل دوستم با تو بازی کنم؟ شاید هم من آمدم پیش تو ولی

زاغ سیاهه انداخت و دور شد. وقتی که زاغ سیاهه رسید خونه اش لاکپشت پیره حاضر و غایبش رو تازه تموم کرده بود. همه حاضر بودند بنابراین رفتند که بخوابند.

روز بعد که لاکپشتها دریا رفته بودند، زاغ سیاهه سریکی از دوستهای بچه لاکپشت را گرم کرد و بهش گفت میخوای پرواز یاد بگیری و مثل من پرواز کنی و هر جا که دلت خواست بری؟ دوست بچه لاکپشت که خیلی دلش میخواست مثل او سریع حرکت کند و تو هوا بپرد گفت: بله. دوتایی رفتند نوك كوه و زاغ سیاهه به او گفت تو باید مرحله اول پریدن رو یاد بگیری تا بعدا کم کم بتوانی پرواز کنی. دوست بچه لاکپشت گفت: خوب برای پریدن باید اول چیکار کنم؟ زاغ سیاهه گفت: آها اولین مرحله از پریدن این است که تو از نوك صخره پیری، دوست بچه لاکپشت گفت: اما من میتروسم. زاغ سیاهه گفت: میترسی، برای چی؟ منو ببین چطوری میپرم تا اونجا میرم و برمیگردم و بعد لحظه ای از صخره دور شد و برگشت و بدوست بچه لاکپشت گفت: تا سه میشمرم اگه هم میترسی چشماتو ببند و پیر... یک... دو... سه. دوست بچه لاکپشت پرید. صدای او بلند و بعد خاموش شد. و همینطور از روی صخره ها قل میخورد و با برخورد به هرسنگی مقداری از لاکش میشکست و پائین میرفت. وقتی هم که که ته دره رسید فقط گوشتش باقی مانده بود. بعد زاغ سیاهه و آقا روباهه که ته دره منتظر بودند رفتند بالای سرش و شروع به خوردن کردند. غروب که لاک پشت پیره مطابق هرروز حاضر و غایب میکرد دوست بچه لاکپشت حاضر نبود. بچه لاکپشت نگران دوستش شد. لاکپشت پیره گفت یا توی دریاست یا طعمه حیوونهای دریا شده اگه چیزیش نشده باشه حتما تا یکی دو ساعت دیگه برخواهد گشت. ولی اگه نیامد باید دنبالش بگردیم و ته و توی قضیه رو دربیاریم - دو ساعت گذشت خبری از اونشد، پدر و مادرش و چندتای دیگر دنبالش رفتند اما اثری ازش پیدا نکردند چند بار این صحنه ها تکرار شد ولی هیچکس نمیدونست چی شده و سر دوست بچه لاکپشت چه آمده.

روزها و شبها به تلخی میگذشت و هرروز ازروز پیش تلختر و تلختر میشد - پدرها و مادرها بچه هاشونو نصیحت میکردن و میگفتن زیاد ته دریا نروند و مواظب گیاهان رسمی باشند و از حیوونهای خطرناک دریا دوری کنند.

صبح یکی از روزها که تمام لاکپشتها با بچه های خود به دریا میرفتن بچه لاکپشت به مادرش گفت من توی جزیره میمانم شاید دوستانم توی جزیره گم شده

باشن مادرش اول قبول نمیکرد ولی بچه لاکپشت اینقدر اصرار کرد تا اینکه مادرش راضی شد او در جزیره بماند. بچه لاکپشت روی سنگها نشست و رفت تو فکر. شاید دوستم بال درآورده و رفته پیش ستاره آرزوهاش و شاید هم ستاره اش آمده و اونو برده و یا شاید... توی همین فکرها بود که کله زاغ سیاهه از دور پیدا شد. آمد و کنار بچه لاکپشت نشست و گفت: میدونم تو دلت چی میگذره میدونم که میخوای بری پیش ستاره آرزوت. همونجا که دوستات یکی یکی میرن. بچه لاکپشت که کمی تعجب کرده بود گفت: بله ولی نمیدونم چطور. زاغ سیاهه گفت آها پس نمیدونی من به اونا پرواز یاد دادم اونا هم رفتن پیش ستاره آرزوهاشون حالا اومدم اگه تو هم بخوای، بهت پرواز یاد بدم.

بچه لاکپشت گفت: اگه تو راست میگی که با پرواز کردن میشه رفت پیش ستاره آرزوتو خودت که پرواز بلدی چرا نرفتی پس چرا زمستونا توی برف ازسرما میلرزی و پس مانده حیوونهای دیگه رو میخوری در همین موقع کرمی توی شنهای ساحل نزدیک بچه لاکپشت بود گفت: بچه لاکپشت راست میگه اگه با پرواز کردن میشه رفت پیش ستاره آرزو الان تو این جا نبودی که بچه لاکپشت رو گول بزنی و بخوری. تو حیوون کثیف و دروغ گویی هستی. زاغ سیاهه که دید گیر افتاده رنگ و روش پرید و با یک نوك کرمه رو خورد. بچه لاکپشت عصبانی شد و گفت چرا اونو خوردی مگه اون حیوون بی گناه چه کار کرد جز اینکه حقیقتو گفت و اشک از چشمانش سرازیر شد. زاغ سیاهه گفت: اگه من شکمو از اینا سیر نکنم پس از چی سیر کنم بچه لاکپشت گفت تو اونو از ترس خودت خوردی چون اون حیوون دانایی بود و تو میترسیدی که کارای کثیف تورو رو کنه. زاغ سیاهه که دید دستش داره رو میشه و دیگه نمیتونه بچه لاکپشت رو گول بزنه فوری پرید و از آنجا دور شد. بچه لاکپشت رفت تو لاک خودش و میدانست که زاغ سیاهه دوستاشو گول زده اما نمیدونست چه جویری در همین فکر بود که دید آفتاب کم کم داره غروب میکنه نمیدونست چه جویری روزبه این زودی تمام شد. از کنار ساحل دور شد تا به حاضر و غایب برسد. بعد از حاضر غایب کردن تمام اتفاقاتی که در روز براش افتاده بود برای مادرش تعریف کرد و گفت: زاغ سیاهه اونارو گول زده ولی مادرش حرفشو قبول نکرد و گفت: بچه من خیالاتی شده چه بچه خوبی بود ولی حالا همش حرف دوستاشو میزنه. آخی بمیرم براش الهی.

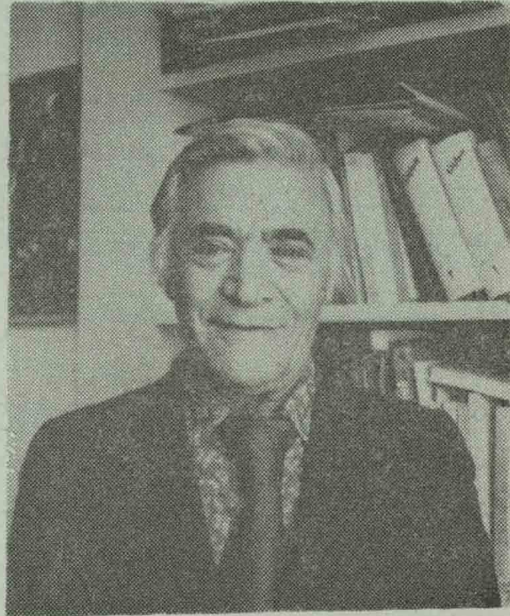
زاغ سیاهه از اون روز که با بچه لاکپشت صحبت

بقیه در صفحه ۲۳

خاطرات يك مترجم

(۱۰)

محمد قاضی



باز در همان وقتها بود که روزی مدیر دبستانهای محال «اختاچی»، نزدیک میانداوب، به سراغ من به شهر آمد و کوشید تا مرا برای خدمات فرهنگی با خود به «کلیبرضاخان» ببرد. اوقیلا مرادخانه قاضی بزرگ دیده بود و خوب می‌شناخت، و به خصوصیات و روحیات من وارد بود. به تازگی هم شنیده بود که تصدیق ششم ابتدایی را با معدل بسیار خوب گرفته و شاگرد اول شده‌ام، ولی دیگر نمی‌دانست که گوی این امتیاز را از بین چهار نفر ربوده‌ام. با حسن نظری که نسبت به من داشت پیشنهاد کرد که مرا با ماهی ده تومان برای آموزگاری دبستان نوینیاد «کلیبرضاخان» استخدام کند، و وعده همه‌گونه مزایا و در صورت اقتضا اضافه حقوقهای مرتب هم داد. ده تومان در آن زمان پول سرشاری بود که بی‌اغراق به ده هزار تومان حالا می‌ارزید، و آموزگاری نیز در قیاس با بیکاری و بلا تکلیفی تقریباً کلی که گریبانگیر بیشتر بچه‌های خانواده بود موقعیت ممتازی بشمار می‌رفت. اما من هنوز از عمومیم دکتر جواد قاضی که اکنون در تهران مستقر شده بود قطع امید نکرده بودم، و حتی به این خیال هم بودم که به فرض جوابی از او نرسید من حتی‌الامکان به قدر هزینه سفر از مهاباد تا تهران را به هر ترتیب شده از نزدیکان و از اقوام و خویشان

گوشه و کنار جمع کنم و با روح ماجراجویی خاصی که در خود سراغ داشتم خودسرانه راه بیفتم و خود را به تهران برسانم..

با اینکه پانزده سالی بیشتر نداشتم عقلم به اینجا می‌رسید که آموزگاری در قریه کلیبرضاخان کمال مطلوب نیست و باید بکوشم تا خود را به جاهای بالاتری برسانم. این خود براستی بسیار جالب است که با همه بیکاری و بی‌پولی فریفته زرق و برق شغل و حقوق ثابت و کسب شخصیت آموزگاری نشدم و مرغ اندیشه‌ام در هوای پرواز به فضاها و وسیعتر و بالاتری بود. اطرافیانم به من آموخته بودند که به آن فضاها و جاهای بالاتر جز به بال تحصیل راه نخواهم یافت، هنوز این شعار در گوشم صدا می‌کرد که بجز از راه تحصیل چنانکه باید «آدم» نخواهم شد؛ خاصه که جزو افراد فقیر و بی‌آئینه خانواده قاضی بودم و دستمایه‌ای نداشتم که به کاری جز تحصیل پردازم و ملکی نداشتم که به اربابی و دهداری دل‌خوش کنم..

و باز در همان اوان بود که عبدالرحمن گیو از کردستان عراق به مهاباد بازگشته بود تا مگر کسب و کاری برای خود دست‌وپا کند و در صورت اقتضا تشکیل خانواده‌ای بدهد. گیو جوانی بود زبر و زرنگ و نجیب و مهربان و پاکدل و اندک زشت که در بغداد مختصر تحصیلی کرده و حرفه‌ای چند آموخته بود، و اینک می‌خواست در مهاباد از معلومات خود استفاده کند. برادر بزرگ او در «کوی» از شهرهای کردستان عراق مدیر یک روزنامه معروف کردی بود و چاپخانه‌ای هم از خودش داشت. گیو مدتی نیز در «کوی» نزد برادرش کار کرده و در آنجا حروفچینی و گراورسازی و صحافی آموخته بود.

جوان امیدوار در مهاباد تابلوی بلندبالایی با پارچه سفید و با نوشته درشت و سیاه بر سر درخانه‌اش آویخت و اعلان کرد که زبان فرانسه و عربی و عکاسی و حروفچینی و گراورسازی و صحافی تعلیم می‌دهد. مهاباد چاپخانه و روزنامه و موسسه نشر کتاب نداشت که حروفچینی و گراورسازی و صحافی در آنجا به درد کسی بخورد و خریداری داشته باشد. تحصیل زبان عربی در آن زمان خاص طلاب علوم دینی بود که آن

را مجاناً و در مساجد در نزد ملاهای مدرس می‌آموختند. تازه تحصیل عربی هم منحصر به عربی کتابی بود و کسی در پی فراگرفتن زبان محاوره‌ی آن نبود، بطوری که طلاب علوم دینی با همه تبحری که در فهم کتب علمی و ادبی داشتند از گفتگو و فهم زبان جاری عربی عاجز بودند.

و اما تحصیل زبان فرانسه در مهاباد آن زمان خود گناه کوچکی نبود. مردم آن عصر هنوز آنقدر خرافاتی و کهنه‌پرست بودند که تحصیل زبان ملتهای غیر مسلمان را مجاز نمی‌دانستند، و اصولاً اغلب مردم معتقد بودند که هر تحصیلی بجز علوم دینی، یعنی فقه و اصول و قرآن و شرعیات و کلام و حدیث، مکروه است. با این وضع، تنها مشتریان گیو بیچاره کسانی بودند که می‌خواستند برای جواز مسافرت یا مدرک تحصیلی یا عروسی یا به منظورهای دیگر عکسی بگیرند، و دو سه نفری هم که داوطلب فراگرفتن فن عکاسی شده بودند. من یکی تنها داوطلب تحصیل زبان فرانسه بودم ولی می‌بایست ماهی پنج تومان حق‌التدریس بپردازم که نداشتم و هیچ روزنه‌ی امیدی هم سراغ نداشتم که مرا به این آرزو رهنمون شود.

نمی‌دانم التماسهای معصومانه من باعث شد که گیو مرا مجاناً به شاگردی بپذیرد یا خود اومی‌ترسید که اگر این یک شاگرد را هم رد کند کم‌کم زبان فرانسه فراموشش بشود. کار گیو در پذیرش من از روی ناچاری بی‌شباهت به کار اخفش دانشمند علم‌نحو نبود. بیچاره اخفش نیز وقتی شاگردی پیدا نکرد از ترس اینکه معلوماتش از یاد برود بزور را به شاگردی پذیرفت و هر روز به آن حیوان درس صرف و نحو می‌داد. بزرگ به درسهای استاد گوش می‌داد و ریشش را می‌جنباند و همین خود مایه تسلای دل استاد بود که شاگرد کودنش درسهای او را می‌فهمد و به نشانه فهمیدن ریش می‌جنباند. من از بز اخفش زیرک‌تر بودم و درسهای استاد گیو را بهتر می‌فهمیدم چنان که نیازی به ریش جنباندن نبود و براستی استاد را بر سر شوق آورده بودم. کتاب برای تدریس زبان در مهاباد یافت نمی‌شد و سفر به شهرهای بزرگ و تهیه کتاب در آن زمان کار آسانی نبود، این بود که استاد ابتدا الفبای فرانسه را با سرمشق به من آموخت، و سپس از لای صندوق اثاث خود یک جلد «لکتور کرانت» سال اول مستعمل و شیرازه دررفته پیدا کرد و از روی همان کتاب درس دادن آغاز نمود.

وه که باچه شوق و شتابی در ساعات درس حاضر می‌شدم و باچه ذوق و انتهایی حرفها را از دهان استاد می‌قاییدم! براستی استعدادی که من در فراگرفتن درسهای معلم از خود نشان می‌دادم مایه اعجاب و در

عین حال موجب انبساط خاطر او بود. به گفته خود او بی‌اغراق به صفحه گرامافونی می‌مانستم که با یک بار شنیدن و دل دادن، درس در مغزم ضبط می‌شد، و چون تکرار آن را از من می‌خواستند بی‌کم و کاست پس می‌دادم. عجب آنکه سالها بعد، همین استعداد را در گرفتن درسهای انگلیسی در محضر عمویم دکتر جواد قاضی از خود نشان دادم، و باز همین استعداد را سالها پس از آن، از دخترم مریم به هنگام تحصیل فرانسه دیدم.

بازی، در همان دوران کوتاه تلمذ در محضر استادی چون گیو بود که پایه‌های فن ترجمه در ذاتم ریخته شد و نطفه عشق به ترجمه در نهادم جان گرفت. با اینکه اقوام و خویشان و آشنایان کوتاه فکر و متعصب خانواده ما فراوان بودند که دایم زبان پرتن و طنز به ملامت می‌گشودند و می‌گفتند که فردی پدر و مادر دارد! از خانواده‌ای به اصالت و دیانت و نام نیک خاندان متدین قاضی - خاصه که پسر امام جمعه هم باشد - نباید به عمل کفرآمیز تحصیل زبان کافران بپردازد، تعریفها و تشویقهای بی‌پای آقای گیو از هوش و استعداد من در درک زبان فرانسه، در هر مجلس و محفل، تا حدی آن سرزنشها را خنثی می‌کرد.

«لکتور کرانت» اول را با احتساب اینکه هفته‌ای دوبار بیشتر درس نمی‌گرفتم در ظرف مدت دو ماه تمام کردم. آقای گیو برای دادن نمایشی از کوشش ثمر بخش خود، و شاید هم به منظور تبلیغ در جلب شاگرد، رئیس فرهنگ وقت وعده‌ای از آموزگاران تنها دبستان مهاباد را دعوت کرد تا در حضور ایشان امتحانی از آنچه خوانده بودم از من بکنند. گرچه هیچیک از ایشان زبان فرانسه نمی‌دانستند ولی رئیس فرهنگ مدعی بود که تا حدودی با زبان انگلیسی آشنا است و به خوبی می‌تواند به زحمات گیو در تدریس و به ذوق و علاقه من در فراگیری پی ببرد. امتحان را با اعجاب و تحسین حاضران به بهترین وجهی گذراندم و گواهی‌نامه‌ای با مهر و امضای رئیس فرهنگ دریافت کردم تا جنبه تقریباً نیم‌رسمی داشته باشد. من آن گواهی‌نامه را تا چندی پیش محفوظ نگاه داشته بودم و اکنون بسیار متأسفم که چرا قدر آن را ندانسته و این نخستین مدرک مترجمی خود را به بی‌مبالاتی از دست داده‌ام.

متأسفانه آقای گیو جلد دوم «لکتور کرانت» را نداشت و آن کتاب یا هر کتاب دیگری را می‌بایست از تبریز یا تهران فراهم کرد. لذا ادامه تحصیل زبان فرانسه نیز برای من مانند ادامه تحصیل در دبیرستان در شهر مهاباد میسر نبود و زبان‌خوانی من هم مانند درس خواندنم متوقف گردید. مهاباد به مثابه برکه

کوچکی بود که آب در آن می‌گنیدید، و برای احتراز از گنبدیدن می‌بایست جاری شد و به سمت دریاچه یا دریا رفت.

علاقه به ادامه تحصیل زبان فرانسه نیز عاملی بود که بار دیگر تلاش برای دست‌یافتن به تهران را در من زنده کرد. باز به هوس افتادم که بخت خود را بیازمایم و یک بار دیگر نامه‌ای به عمویم بنویسم. می‌دانستم که اگر به همان سیره و سیاق سابق بنویسم چیزی عادی خواهد بود و چه بسا که ترتیب اثری به آن داده نشود. این بود که به سیم آخر زدم و نامه‌ای تند و تیز به لحنی بسیار گستاخانه نوشتم. یک کاغذ و پاکت سفید با شش شاهی تمبر پست نیز همراه نامه کردم و نوشتم: عموجان، اگر کاغذ و پاکت برای نوشتن جواب نامه من یا پول برای پست کردن آن نداری این هردو را ضمیمه کردم تا بی‌هیچ زحمت جواب بنویسی و تکلیف مرا روشن کنی.

بقراری که بعدها شنیدم این نامه چون خاری به دل عمو خلیده و چنانش از کوره بدر برده بود که مانند ترقه از جا پریده، نامه را با غیظ و غضب به طرف خانم تازه عروسش - مهین خانم - پرت کرده و گفته بود:

- مهین، بیا این مزخرفات را بخوان و ببین این ولدالزنا برادرزاده احمق من چه جسور و بی‌ادب است و چه فضولیا کرده است! از طرف من دو کلمه به او بنویس که این فضولیا موقوف! برو گورت را گم کن و دست از سر من بردار!

مهین خانم که زنی مهربان و فهمیده بود نامه را خوانده و به لحنی ملایم به شوهرش گفته بود:

- در نزد ما رسم است که عمو برای برادرزاده یتیم حکم پدر را دارد، خاصه که اولادی هم نداشته باشد. بنابراین به نظر من جا دارد که او را بخواهی و به مدرسه بفرستی، برای خود ما هم خوب است که کسی از خودمان غیر از نوکر و کلفت در خانه باشد و همیشه ما را از طرز رفتار ایشان آگاه کند و با دلسوزی و مراقبت خود بی‌بند و باری و افراط‌کاری ایشان را خنثی نماید. از اصرار و علاقه او به آمدن نیز پیدا است که بچه درسخوانی است و چه بهتر که در سایه پدری چون شما به جایی برسد. این کار هم ثواب دارد و هم یک وظیفه شریف انسانی است. مردم از سر راه یا از نوانخانه بچه می‌آورند و بزرگ می‌کنند، این که برادرزاده خود شما است!

تشویق و جانبداری خانم از من باعث شد که عموی خشمگین و زودرنج نرم شود و شرحی مختصر نه به خود من - که لایق نامه‌نگاری با شخص ایشان نبودم - بلکه به قاضی بزرگ در مهاباد بنویسد و

خواهش کند که مرا پیش او به تهران بفرستند. من وقتی از این ماجرا آگاه شدم از شادی برسر پا بند نبودم. دیگر روزی نبود که برای اعزام خود یادآوری نکنم و اصرار نمایم تا وقت تلف نشود، لیکن آنها به عذر اینکه باید آشنایی پیدا شود که عازم تبریز یا تهران باشد و مرا به او بسپارند امروز و فردا می‌کردند. واقعه چند سال قبل که بنا بود مرا به آلمان بفرستند و چون همه دیر جنبیدند موضوع منتفی شد داشت تکرار می‌گردید. اما این بار خطر منتفی شدن در کار نبود، چون به هر حال کسی پیدا می‌شد که مرا به تبریز یا تهران برساند.

یک وقت با خبر شدیم که جناب سیف‌القضات کوچکترین برادر قاضی بزرگ - که در آن هنگام در ده خود «گوگجولو» نزدیک میان‌دواب می‌زیست - عازم تبریز است و بعید نیست که از تبریز هم عازم تهران شود. جناب سیف مردی فاضل و ادیب بود و شعر، بخصوص شعر کردی، نیکو می‌سرود، یک بار قصیده‌ای غرا در مدح اعلیحضرت رضا شاه فقید ساخته و به دریافت نشان و عصای مرصع مفتخر شده بود. از عاشقان و کالت مجلس بود و سالها داعیه نیل به این مقام را داشت، و با آنکه خودش معتقد بود که بسیار طرف توجه اعلیحضرت و درباریان او است و دولت نیز به پیروی از شاه با او برسر لطف است در هردوره محروم می‌شد و بجای او سالار مگری حیدری از صندوق بیرون می‌آمد. و آخر هم جناب سیف آرزوی و کالت را به‌گور برد.

آخر، یک روز مرا از مهاباد با سواری که به «گوگجولو» می‌رفت همراه کردند تا از آنجا همراه جناب سیف به تبریز بروم و ایشان از تبریز یا مرا به تهران بفرستند یا خود ببرند.

از قضا ماجرای به آلمان رفتن با میرزا لطیف در اینجا نیز تکرار شد، چون وقتی به ده رسیدم جناب سیف رفته بود و من ناگزیر شدم باز به انتظار فرصتی مناسب که کسی عازم تبریز شود صبر کنم.

زهستان و بهار را در «گوگجولو» گذراندم و چه خوش روزهایی بر من گذشت! چه جای فرح‌انگیز و با صفایی است این گوگجولو! دهی است در کنار رودخانه جغتو (زرین‌رود) و نزدیک به شهر میان‌دواب با زمینهای بسیار وسیع و حاصلخیز و بیشه‌ها و قلمستانهای انبوه. عمارت اربابی برسر تپه‌ای واقع است مشرف به رودخانه، و برآستی که منظره رودخانه و بیشه‌های اطراف آن و دره مسیر آب از فراز تپه و از عمارت اربابی بسیار دل‌انگیز و تماشایی است.

محمدحسین خان پسر ارشد جناب سیف که جوانی پرورمند و زیباروی بود در ده زندگی می‌کرد و همه‌کاره

و صاحب اختیار کل بود. او هنوز عروسی نکرده بود و صحبت بود که در آتیه‌ای نزدیک با دختر یکی از خوانین بزرگ ترك وصلت خواهد کرد و يك ماه تمام در ده جشن و بزم ورقص و پایکوبی خواهد بود. خان مثل اینکه مصاحبت مرا در آن ده خلوت که همزبانی در آنجا نداشت مغتنم شمرد، و به همین جهت مانع از بازگشت من به مهاباد شد. روزها گاهی به شکار یا به تماشای پیشه یا به سرکشی به سه چهار آبادی دیگر جناب سیف می‌رفتیم، یا در چوپینا و رقصهای کردی با ساز و دهل که به مناسبت عروسیها و ختنه-سورانه‌ها برپا می‌شد حضور می‌یافتیم و در سورچرانیها شرکت می‌کردیم. شبها مان را نیز به شعرخوانی و فالگیری از دیوان حافظ و قصه‌گویی به دور هم می‌گذرانیدیم. در آنجا نیز خاطرخواه يك دختر روستایی شدم که بهم عشقی افلاطونی می‌ورزیدیم و میعادگاه ما بیشتر در میان پیشه‌های کنار رودخانه ولای درختهای پدید بود. نخستین دیدار ما بر سرچشمه نزدیک رودخانه روی داد و همانجا بود که دل مرا نیز با کوزه آب برد. چه روزها که به دیدارش دل دربرم تپید و به شوق دیدن رویش در بین عمارت اربابی و رودخانه چون دوک می‌رفتم و می‌آمدم!

در گوگجولو سمت تازه‌ای هم پیدا کردم و آن شغل «شفاعت» بود. در آن زمان که بساط خان‌خانی به وسعت دشت و صحرا گسترده بود و خان اختیار جان و مال رعایای خود را داشت اغلب اوقات رعیت‌های خطاکار به زیر چوب و فلک می‌افتادند و سخت تنبیه می‌شدند. این بیچاره‌ها علاوه بر سهم اربابی که می‌بایست از دسترنج کشته و درویده خود بابت حق آب و زمین به ارباب بدهند سالی چند بره و مرغ نیز به رسم عوارض می‌دادند و سالی چند روز هم موظف به انجام خدمات بیگاری بودند که می‌بایست بدون دریافت مزد به کارهای زراعتی یا شخصی ارباب در ده برسند. آنها که شانه از زیر بار یکی از این بدهی‌ها خالی می‌کردند اموالشان ضبط می‌شد یا در طویله حبس می‌شدند و یا ارباب به فلکشان می‌بست.

رعیت‌های گوگجولو وقتی فهمیدند که ارباب‌زاده صاحب اختیار کل نظر لطف و عنایتی به من دارد در این‌گونه مواقع دست به دامان می‌شدند و مرا در نزد او شفیع قرار می‌دادند. پیدا است که شفاعت من همیشه مستجاب نمی‌شد و من هم نمی‌توانستم هر بار متوقع باشم که ارباب به حرفم گوش بدهد. اما يك بار که شفاعت من بی‌اثر ماند سخت ناراحت شدم و حتی از ارباب‌زاده سنگدل رنجیدم. این ماجرا مربوط به روزی بود که ارباب‌زاده رعیت جوانی را در طویله به فلک بسته بود و دوگردن کلفت قلچماق آن بیچاره را بی‌امان می‌کوبیدند. جوان مضروب برادر همان دختری

بود که من دوستش می‌داشتم و گناهش این بود که ارباب‌زاده را در کاهدان اربابی با زن جوان یکی از رعیت‌ها غافلگیر کرده و زبانش را نگاه نداشته بود. اصرار من در شفاعت و در اثبات بیگناهی آن جوان نزدیک بود خود مرا هم به سرنوشتی نظیر سرنوشت او دچار کند.

باری روزهای خوش اقامت در گوگجولو از پی هم می‌گذشتند که ناگاه قاصدی از مهاباد با نامه‌ای از پسر بزرگ قاضی بزرگ برای محمدحسین‌خان رسید. اواخر بهار بود و صفای در و دشت گوگجولو در اوج کمال، چندان که دل‌کندن از آنجا کار ساده‌ای نبود. در نامه نوشته بودند که شجاعی مدیر دبستان سعادت مهاباد عازم تبریز است، و از او خواهش کرده‌اند که مرا نیز با خود تا تبریز ببرد و در آنجا تحویل جناب سیف‌القضات بدهد. اینک محمدحسین‌خان می‌بایست مرا به مهاباد برگرداند، و او که بسیار به مصاحبت من دل بسته بود بزحمت به این کار رضا داد.

برخلاف همیشه که هر وقت بنا بود با کسی به جایی بروم تا می‌رسیدم طرف رفته بود، این بار آقای شجاعی عجله‌ای به خرج نداده و به انتظار مانده بود. بین بازگشتنم به مهاباد و حرکت در معیت آقای شجاعی چندان فاصله نیفتاد. شجاعی که اصلاً اهل مراغه بود یکی دو روزی در آنجا کار داشت و لذا می‌بایست الزاماً از مراغه به تبریز برویم. هم‌مفسر شدن با آقای شجاعی این حسن را داشت که من مراغه را هم می‌دیدم. مراغه با آنکه فرق زیادی با مهاباد نداشت برای من بسیار جالب بود، بخصوص که باغ و بیشه و دار و درخت بسیار بیش از مهاباد داشت.

از تبریز بسیار خوشم آمد، خاصه که نخستین بار بود شهر بزرگی را می‌دیدم. چند روزی در تبریز معطل شدم تا مسافر اتوبوس برای رفتن به تهران تکمیل شد. کرایه مرا جناب سیف پرداخت و برای خرج راه نیز فقط آنقدر پول به من داد که به تهران برسم.

کارنامه

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

اخبار داخلی

شماره‌ی ۱۰ (دوره‌ی دهم) دی‌ماه ۲۵۳۶

چاپخانه‌ی خوشه تلفن ۳۱۸۵۶۵

گزار از: پاسارگاد تلفن ۳۹۱۷۱۸

گزارشی از مرکز هنرهای تجسمی

ایده آل در شهرهاست.

از نمایشگاه که بگذریم به تشکیل کلاس موزائیک می‌رسیم. کلاس را بعد از ظهرها تشکیل می‌دادم بچه‌ها و مربی می‌آمدند. چون هوا نسبتاً خوب بود و سالن



کلاس موزائیک‌سازی - کتابخانه زاهدان



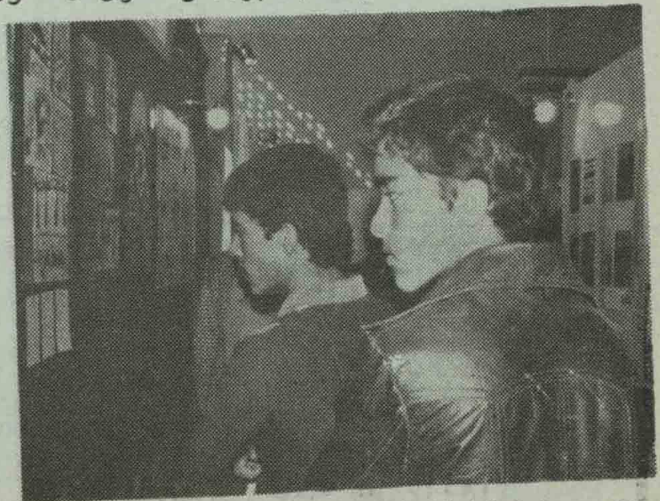
به مدت پانزده روز عازم زاهدان شدم تا با تشکیل کلاس موزائیک‌سازی - با الهام از کارهای بلغارستان - کاری تازه با بچه‌ها و مربی کتابخانه زاهدان شروع کرده باشم. کتابخانه درگیر تشکیل نمایشگاه بزرگی از آثار نوباوگان و جوانان استان سیستان و بلوچستان بود که با یاری همه‌ساله سازمانها تشکیل شده بود. بچه‌ها بعلت مقدمات برپائی نمایشگاه به کتابخانه کمتر مراجعه می‌کردند چند روز اول را در برپا سازی نمایشگاه به یاری رئیس ناحیه سیستان و بلوچستان خانم زهره عقیلی که در برپائی هرچه بهتر نمایشگاه سخت می‌کوشید شتافتیم.

نمایشگاه را آقای منیعی استاندار افتتاح کرد و از آن روز بچه‌ها به دیدن نمایشگاه می‌آمدند.

در تشکیل این نمایشگاه، کانون بار دیگر با پیشقدم شدن در یک امر فرهنگی چون بارهای دیگر ثابت می‌کرد که همیشه در همراهی که بر اشاعه هنر کودکان و تشویق و ترغیب و گرامیداشت کارهای کودکان منجر می‌شود نقش موثری را به عهده می‌گیرد این نقش کانون در زاهدان به خوبی حس می‌شود.

نمایشگاه ۱۳ روز ادامه داشت و در پایان نمایشگاه به چهل و پنج نفری که آثارشان توسط گروه اعزامی از تهران انتخاب شده بود جایزه داده شد. تأیید و تاکید هیئت داوران در انتخاب آثار نقاشی بچه‌های کانون خوشحال‌کننده است.

در زاهدان کتابخانه کانون چون جزیره‌ای پر نعمت در میان شهر بود و کتابخانه، لانه این مرغک کانون، محل گسترش فرهنگ و هنر و فراهم سازنده امکاناتی برای کودکان در رسیدن به پرورش فکری و هنری



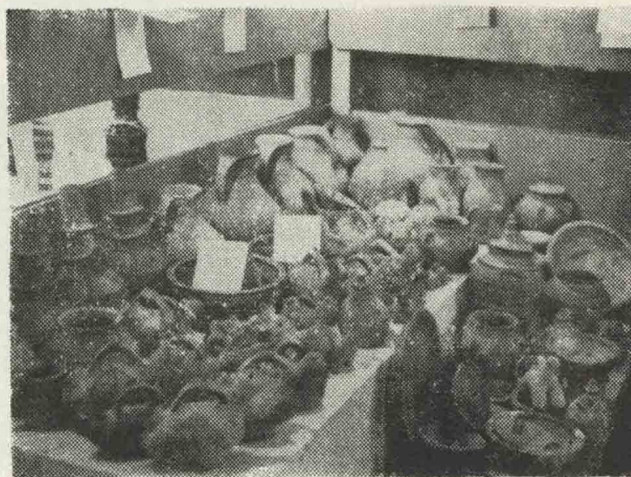
بازدید از نمایشگاه آثار کودکان و نوجوانان - کتابخانه زاهدان

قبل از تشکیل کلاس به يك کارگاه سنگبری رفته و مقدار زیادی شن و سنگهای رنگارنگ فراهم کردم. استقبال بچه‌ها به خاطر تازگی کار خوشحال-کننده بود که قرار شد مربی کتابخانه خانم عقیلی این برنامه را ادامه دهد.

کارهایی که بچه‌های زاهدان ارائه کردند تفاوت چندانی از نظر تکنیک با کارهای بلغارستان نداشت جالب‌تر اینکه موضوع کار بچه‌ها را بیشتر سعی داشتیم که از میان آنچه محلی است و می‌بینند انتخاب کنم مثل چهره مرد و زن بلوچی، پلاس نشین‌ها و... بچه‌هایی که در این کلاس کارهای خوبی انجام دادند محمد لشگری، حمیدی، گلی اعلم، مهناز اعلم، ژینوس سقراطی، علی بهپور، کیخسروی، پوربهزاد، وعده‌ای دیگر بودند که اسمشان یادم نیست.

در مجموع تجربه خوبی بود و امیدوارم که باز در آینده با کاری تازه‌تر و برنامه‌ای بهتر به زاهدان و به کلاس بچه‌های خوب زاهدان بروم.

رضا گوهرزاد



کارهای سفالی ساخته اعضاء - کتابخانه زاهدان

کتابخانه در اختیار برپائی نمایشگاه بود در فضای آزاد در کنار درختان و بر روی چمن سبز کلاس تشکیل می‌شد و گاه از يك چادر در هنگامی که باد کویری وزیدن آغاز میکرد، بعنوان کلاس استفاده می‌شد.

بود شروع کرد به خوردن دوست بچه لاکپشت. چون دید خبری از زاغ سیاه نشد فهمید کاسه‌ای زیر نیم کاسه است و دید که از روبرویش یکی از لاکپشتها عصبانی و با خشم داره بطرفش میاد. روباهه فوری فرار کرد تا زاغ سیاه‌رو پیدا کنه، یکی از لاکپشتها هم رفت به دریا و تمام لاکپشت‌های جزیره رو خبر کرد. نزدیکیهای غروب بود. روباهه زاغ سیاه‌رو فریب داده و اونو کشته بود تا بدین ترتیب ثابت کنه کار اون نبوده و مرتب میگفت من او را کشتم تا بفهمید که تقصیر من نیست. تمام جزیره پر از لاکپشت شده بود کسی اهمیتی به حرف روباهه نمیداد هر جا قدم میگذاشت لاکپشتها پایش را گاز میگرفتند تا اینکه دیگر چیزی از اوباقی نماند و جان سپرد. لاکپشت‌هایی که از جزیره دیگر آمده بودند رفتند تا این حادثه بزرگ را برای بچه‌های خود تعریف کنند تا به عنوان بزرگترین تجربه در زندگی‌شان بکار برند.

هوا تاریک شده بود شب چهاردهم ماه بود. بچه لاکپشت بفکر این که ستاره‌اش از هرشب برنورتر است راهشو ادامه داد و رفت و رفت و رفت، تا به دریا رسید از دریا هم گذشت کسی دیگر نتوانست او را تعقیب کند. در همین موقع ستاره‌ای در آسمان با نور خود خطی کشید و بعد ناپدید شد.

ستاره آرزو (بقیه)

کرده بود تا یکی دو هفته کاری نکرد تا سرو صدایی که درباره او بود بخوابد اما بعد از چند روز دوباره بچه لاکپشتها گم شدند بچه لاکپشت دوباره شروع کرد به گفتن تا اینکه لاکپشت پیر مجبور شد چندتا از لاکپشت‌هارو بفرسته دنبال زاغ سیاه تا اونو تعقیب کنند و تحت نظر بگیرنش. روز بعد که لاکپشتها میرفتند دریا آنهایی که قرار بود زاغ سیاه‌رو تعقیب کنند رفتند و هرکدام گوشه‌ای از جزیره بدون اینکه زاغ سیاه بفهمه مخفی شدند. بچه لاکپشت هم زیر بوته‌ای نزدیک ساحل قایم شده بود تا اینکه زاغ سیاه از دور پیداش شد و یکی از بچه لاکپشت‌هارو که آخر از همه میخواست بره دریا صدا کرد و چیزی به او گفت و بعد دوتایی از کوه رفتند بالا. پدر یکی از بچه لاکپشتها که بالای کوه بود دید که زاغ سیاه اونو برد سر صخره و داره به او میگه تو باید در مرحله اول پریدن رو یاد بگیری لاکپشتی که اونو تحت نظر داشت فهمید که میخواهد لاک اونو بشکنه. فوری از جایش بیرون آمد و گفت نه نه نپر ولسی کار از کار گذشته بود. چون پیش از اینکه حرفشو بفهمه پریده بود، و زاغ سیاه که دید وضعش وخیمه پرید بالای درخت که مبادا بگیرنش، روباهه که بیخبر از همه‌جا



نمایشگاه نقاشی های کودکان ژاپن

نمایشگاه اسباب بازی ها و کتابهای ژاپنی، همراه با آثار نقاشی کودکان ژاپن در ساعت ۱۷ روز یکشنبه ۲۵ آذرماه افتتاح گردید.

این نمایشگاه با همکاری کانون و سفارت ژاپن برگزار شد به مدت ۵ روز ادامه داشت. صد اثر نقاشان خردسال ژاپن چشم اندازی بر هنر نقاشی کودکان این سرزمین بود. توجه خوانندگان را به مقاله این شماره کارنامه جلب می کنیم.